

دفتر معرفت در مناجات مرکز عبودیت

فریدالدین رادمهر

مناجات‌های حضرت عبدالبهاء در عین حال که حاوی خصایص کلی همه مناجات‌ها است؛ افزون بر این دارای جوانبی است که آنها را از دیگر صور مناجات‌ها ممتاز می‌سازد. حضرت عبدالبهاء این ادعیه را در احوال گوناگون و در زمان‌های متفاوتی مرقوم فرمودند. مناجات از نظر حضرت عبدالبهاء مقامی بس بلند در نقش‌پذیری هویت آدمی در جهان هستی دارد و البته تأثیرات آن در خود ایشان بسیار شدید بوده است چنان‌که حتی سابقه آشنایی ایشان با مناجات به اوان کودکی‌شان باز می‌گردد که با تلاوت مجموعه‌ای از مناجات‌های حضرت اعلیٰ عربی را آموختند:

«فرمودند: من عربی را تحصیل نکرده‌ام وقتی طفل بودم، کتابی از مناجات‌های حضرت باب را به خط جمال مبارک داشتم و خیلی خواندن آن را شایق بودم. شب‌ها که بیدار می‌شدم برمی‌خاستم و از شدت طلب و اشتیاق می‌گریستم تا آن‌که دیدم عربی را خوب می‌فهمم. دوستان قدیم به خوبی می‌دانند که من تحصیل نکرده‌ام اما گفتن و نوشتن عربی را از فصحای عرب بهتر می‌دانم.»
(بدایع الآثار، ج ۱، ص ۳۰۸ / حیات حضرت عبدالبهاء، ص ۷)

لذا شاید بنا بر همین تأثیر ادعیه بود که دائماً احبای خویش را به تلاوت مناجات توصیه می‌فرمودند. از جمله کهن‌ترین این نوع دعاها صادره از قلم حضرت من اراده الله همان باشد که در انتهای تفسیر مبارک ایشان بر **حدیث کنت کنت** مرقوم فرمودند و بی‌تردید همه اهل بهاء با آن آشنایند و ابیاتش را وارد زبان دارند:

ای خدای پرعطای ذوالمنن واقف جان و دل و اسرار من^(۱)

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۵۴-۵۵)

همین شیوه در دوران عکا ادامه یافت و در ضمن لوح تفسیر آیه روم از قرآن نیز مناجاتی در شأن علم نازل فرمودند: «ای ربّ ثبت قدمی علی امرک و علمنی من علمک المکنون و سرک المخزون...» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۷۰-۷۱)^(۲) و البته در بدو همین اثر از

حضرت عبدالبهاء مناجاتی صادر که بی نهایت شکوهمند و قدرت آفرین است. (همان، ص ۶۴)^(۳)

آن چه در مناجات های حضرت عبدالبهاء باید مدّ نظر آید مقایسه آن با ادعیه موجود در ادیان دیگر است. ادعیه مأثوره در اسلام و نوع عبادات در مسیحیت و انواع دعاها در مناسبت های گوناگون در دین یهودی در جای خویش قابل مقایسه با دعاها نازل از کلک حضرت عبدالبهاء است که البته جای تحقیق مفصل و فراگیری دارد که باید به آینده موکول کرد. فقط احصای آثاری که در عرفان اسلامی در مراتب دعا و مناجات نوشته شده است خواه آثار عبدالقادر گیلانی و خواه نیایش های عرفانی خواجه عبدالله انصاری و یا حتی مناجات های منظوم سنایی و عطار و مولانا و نیز جامعیت دعاها در احیاء علوم الدین غزالی بی شک کتابی مفصل را می سزد که باید در آینده ای دور یا نزدیک بدان دست یازید اما با اندک فرصتی که اینک هست می توان به برخی از خصایص آثار مرکز میثاق اشاراتی داشت.

برخی از خصایص مناجات در آثار مرکز میثاق از این قرار است:

نخست

این مناجات ها به زبان های عربی و فارسی و ترکی و کردی نازل شده است در حالی که مناجات های مأثوره از ائمه اطهار در فرهنگ اسلامی تنها به زبان عربی است^(۴) و ادعیه یهودی آن چه به زبان اهل نبوت و الهام است بیشتر به عبری است.^(۵) زبان حضرت مسیح نیز آرامی بود و تنها بدان زبان تکلم می نمود اگر چه تکلم به سایر زبان ها معجزه مسیحیان نیز به شمار آید.

دوم

این ادعیه به قلم خود حضرت عبدالبهاء است و گزارش یا روایت اشخاص دیگر ولو معتمد نیست یعنی مثلاً مناجات های بر جای مانده از حضرت محمد روایت است و در احادیث یافت می شود و اعتبار هر یک نظیر سایر احادیث است اما دعاها صادر از قلم حضرت عبدالبهاء بی تردید از وثوق تام برخوردار است. این مناجات ها در خلال الواح و مکتوبات حضرتش آمده است که مهمور به مهر مبارک است.

سوم

این ادعیه در شئون گوناگون نازل شده است که از جمله شامل زیارت نامه‌های مخصوص رجال اقدم احباً می‌گردد. التماس نامهٔ احبای الهی و احتیاجات گوناگون آنان باعث صدور ادعیه در مناسبت‌های متفاوت بوده است. دعا برای تبلیغ و تربیت اطفال و مائدهٔ سر سفره و شفاعت و ارتقای روح اموات نمونه‌هایی از این دست است.

چهارم

مباحث گوناگونی در خلال این مناجات‌ها صادر شد که شامل جوانب کلامی و فلسفی و عرفانی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی است و بعد از این به آن اشاره خواهد شد.

پنجم

ظرایف کلامی و هنری است که در این ادعیه وجود دارد. نوعی موسیقی خاص در هر یک از آنها طنین انداز است و در عین حال سوابق ادبی گوناگونی در هر یک به چشم می‌خورد. مناجات‌های مرکز میثاق را می‌توان از شئون گوناگون مورد بحث و بررسی قرار داد مثلاً می‌توان اوصاف جمال‌قدم را در این ادعیه محلّ توجه قرار داد: «تویی مربّی و معلّم بی‌همتا» و «تویی شافی و تویی کافی و تویی وافی» و «تویی آمرزنده و آموزندهٔ یاران» و «تویی خجسته دلبر من و تویی فرخنده یار جان‌پرور من» و «اُنک انت الرّحمن و اُنک انت الرّحیم، یا غفور، یا کریم، یا حلیم» و «تویی معشوق آفاق و تویی محبوب اهل وفاق». می‌توان از حیث تشبیهات طبیعی به کار رفته در این دعاها به بررسی آنها نشست؛ مثلاً «موجی از امواج بحر اعظمت» و «اشعهٔ ساطعهٔ آفتاب بخشایش» و «ابر نیسان عنایت» و «هریک اخترنی نورانی گردند» و «از چشمهٔ هدایت نوشانیدی». می‌توان تشبیهات مربوط به عالم حیوان را محلّ تحقیق قرار داد؛ مثلاً «پرنندگان بام تو، مرغان دست‌آموز عنایتند و بلبلان شیدای گل‌های حقیقت» و «این طیور بال و پر شکسته» و «گلبانگ عندلیب حدایق قدست» و «هریک ماهی تشنه لبند و در غایت عطش آروزی دریای تو نمایند».

می‌توان از هزار منظر بر این ادعیه نظر کرد و از هر چشم اندازی از آنها حقایق بی‌شماری یافت لذا می‌توان کتابی در باره این مناجات‌ها نوشت و در این جا به قدر مقدور سهمی ناچیز باید ادا کرد.

بحث اول - اشاراتی از ادب و هنر

در مناجات‌های حضرت عبدالبهاء اشاراتی بس عمیق به میراث غنی ایرانی دارد که رنگ و بویی عرفانی و هنری به آنها می‌بخشد. برخی از این اشارات مربوط به شعر و ادب است و برخی از آنها اشاره به قصص‌ها و حکایات دارد، و بعضی نیز ناظر به کتب مقدسه و کلام خداست.

اول- نکات ادبی و هنری

نخست به جوانبی از مناجات‌ها باید نظر داشت که معطوف به ادب و شعر و هنر است. بی‌گمان تلفیق روح مناجات با الفاظ شیرین فارسی و عربی شاهکاری است که می‌باید فارغ از حوزه دینی حضرت عبدالبهاء را یکی از ارباب هنر و ادب شناخت. حضرتش در این خصوص دستی تمام داشتند و کار را به غایت بردند. ذیلاً به برخی از آنها اشاراتی بس کوتاه و به اجمال خواهد شد.

۱. مشهور به شیدایی

گاهی در خلال مناجات آن جا که روح آدمی سیر در آفاق و انفس دارد صبغه هنری ایشان ظاهر می‌شود به این مناجات نظر کنید:

«ای پروردگار، موقّق بدار تا از سوداییان تو گردم و از شیداییان تو شوم. سر دفتر محبوبان روی تو گردم و عاشقان خوی تو.» (مناجات^(۶) / ۴ و ۴۱) بلافاصله خاطره این اشعار منسوب به مولانا به ذهن متبادر می‌گردد:

وندر همه عالم مشهور به شیدایی

ای عشق منم از تو سرگشته و سودایی

زین پیش اگر بردم سر دفتر دانایی

در نامه مجنون تا از نام من آغازند

(دیوان منصور حلاج، ص ۲۰۰)

۲. صفت حمد تو

گاهی در خلال برخی مناجات‌ها کلمه‌ای خواننده را به متن آثار ادبا و عرفا ارجاع می‌دهد؛ برای نمونه در ضمن مناجاتی می‌خوانیم: «وجد و طربی در قلوب انداز و جذب و ولهی در افنده و ارواح افکن تا هر یک با چنگ و دف و نی هی هی آغاز نماید و صفت حمد تو گوید.» (مناجات / ۱۱) و یا: «چون مرغ سحری همدم نغمه و آواز هر یک در جنت ابهائیت صفت حمد تو گویند.» (مناجات / ۳۵۵) گویی این عبارت «صفت حمد تو» مطبوع خاطر مبارک بوده است؛ در عین حال اشاره به این شعر معروف شیخ بهایی دارد:

تا کی به تمنای وصال تو یگانه
اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه؟
خواهد بسر آید، شب هجران تو یا نه؟
ای تیر غمت را دل عشاق نشانسه

جمعی به تو مشغول و تو غایب ز میانسه

رفتم به در صومعه عابد و زاهد
دیدم همه را پیش رخت راکع و ساجد
در میکده رهبانم و در صومعه عابد
گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد

یعنی که تو را می‌طلبم خانه به خانه

روزی که برفتند حریفان پی هر کار
زاهد سوی مسجد شد و من جانب خمّار
من یار طلب کردم و او جلوه‌گه یار
حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار

او خانه همی جوید و من صاحب خانه

هر در که ز من صاحب آن خانه تویی تو
هر جا که روم، پرتوی کاشانه تویی تو
در میکده و دیر که جانانه تویی تو
مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو

مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه

بلبل به چمن زان گل رخسار نشان دید
پروانه در آتش شد و اسرار عیان دید
عارف صفت روی تو در پیر و جوان دید
یعنی همه جا عکس رخ یار توان دید

دیوانه منم من که روم خانه به خانه

عاقل، به قوانین خرد، راه تو پویید
دیوانه، برون از همه، آیین تو جویید
تا غنچه بشکفته این باغ که بویید
هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید

بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه

بیچاره بهایی که دلش زار غم توست
هر چند که عاصیست ز خیل خدم توست

امید وی از عاطفت دم به دم توس
تقصیر خیالی به امید کرم توس
یعنی که گنه را به ازاین نیست بهانه

(کلیات دیوان و اشعار شیخ بهایی، ص ۱۶۱)

عبارت «بلبل به غزل خوانی» در اشعار فوق نیز در دیگر مناجات حضرت عبدالبهاء به کار رفته است: «بلبلان روحانی را به غزل خوانی بخوان» (مناجات / ۱۹۷ و ۲۰۲ و ۳۵۵)

۳. قطره و بحر

از مشهورترین تعبیر فنای آدمی در حق تعالی قطره و دریاست که در مصطلحات به کار رفته در آثار مولانا بی حد و شمار است. حضرت عبدالبهاء در آثار خویش به کرات به این تعبیر اشاره می‌فرمایند؛ از جمله: «هر قطره‌ای که به عواطف رحمانیت موفق، بحری است بی کران و هر ذره‌ای که به پرتو عنایت مؤید، آفتابی است درخشنده و تابان» (مناجات / ۲۷) مولانا در غزلی این مکالمه روحانی میان قطره و دریا را به خوبی به تصویر کشیده است:

دی سحری بر گذری گفت مرا یار	شیفته و بی خبری، چند ازین کار؟
چهره من رشک گل و دیده خود را	کرده پر از خون جگر در طلب خار؟
گفتم: کی پیش قدت، سرو نهالی	گفتم: کی پیش رخت، شمع فلک، تار
گفت: کی زیر وزبر چرخ و زمینت	نیست عجب گر بر تو نیست مرا یار
گفت: منم جان و دلت خیره چه باشی	دم من و باش بر سیمبرم زار
گفتم: کی از دل و جان برده قراری	نیست مرا تاب سکون گفت به یک بار
قطره دریای منی دم چه زنی بیش	غرقه شو و جان صدف پرز گهر دار

(دیوان شمس تبریزی، ص ۲۷۱)

مراد از قطره، وجود سالک است که در بحر صفات و ذات خداوند مضمحل می‌گردد عیناً تعبیر ذره و آفتاب که افاده همان معنا می‌کند و تکمیل بحث پیش است.

۴. مرغ سحر

نالیدن مرغ سحر یکی از کهن‌ترین تعابیر شعر فارسی است و حضرت عبدالبهاء در خلال برخی ادعیه خویش آورده‌اند نظیر: «مرغ سحر در دام محبت تو گرفتار گردم و شب و روز بنالم و بزارم و بگریم و بگویم: یا بهاء الابهی» (مناجات / ۳۹) (شبیبه به این ۳۵۵) لطف ملیح بیان مبارک به برخی اقوال عارفان است، چنان‌چه سعدی گفت:

امشب نه بیاض روز بر می‌آید نه ناله‌ای از مرغ سحر می‌آید

منظور از مرغ سحر همان بلبل و هزار آوا و هزار و به تعبیری عندلیب است؛ همو در گلستان به این مرغ سحر اشاره دارد:

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
این مدعیان در طلبش بی‌خبرانند کان را که خبر شد خبری باز نیامد

(گلستان سعدی، ص ۱۵۰)

نالۀ مرغ سحر بسیار معروف است، زیرا طلب وصل دارد، همان‌قسم که حافظ گفت:

صبا ز منزل جانان گذر دریغ مدار وزو به عاشق بیدل خبر دریغ مدار
به شکر آن که شگفتی به کام بخت ای گل نسیم وصل ز مرغ سحر دریغ مدار

(دیوان حافظ، ص ۱۶۱)

در ادبیات معاصر ایرانیان، مرغ سحر نام تصنیفی شد منسوب به ملک‌الشعرای بهار (۱۲۶۵ - ۱۳۳۰ ش) که در کوران حوادث مربوط به تغییر حکومت ایران ورد زبان‌ها شد. این سروده بهار شامل دو بند است که هر دو مضامین سیاسی و اجتماعی دارد و به همین سبب ماندگار است از این قرار:^(۹)

بند اول

مرغ سحر ناله سر کن، داغ مرا تازه‌تر کن، ز آه شربار، این قفس را، برشکن و زیر و زیر کن
بلبل پر بسته ز کنج قفس درآ، نغمه آزادی نوع بشر سرا، و ز نفسی عرصه این خاک تیره را،
پر شرر کن.

ظلم ظالم، جور صیاد، آشیانم داده بر باد، ای خدا، ای فلک، ای طبیعت، شام تاریک ما
را سحر کن.

نوبهار است، گل به بار است، ابر چشمم، ژاله بار است؛ این قفس، چون دلم، تنگ و تار است.

شعله فکن در قفس ای آه آتشین، دست طبیعت گل عمر مرا مچین، جانب عاشق نگه ای تازه گل از این، بیشتر کن مرغ بیدل شرح هجران مختصر، مختصر کن.

بند دوم

عمر حقیقت به سر شد، عهد و وفا بی اثر شد، ناله عاشق، ناز معشوق، هر دو دروغ و بی ثمر شد.

راستی و مهر و محبت فسانه شد، قول و شرافت همگی از میانه شد، از پی دزدی، وطن و دین بهانه شد، دیده تر کن.

جور مالک، ظلم ارباب، زارع از غم گشته بی تاب، ساغر اغنیاء پر می ناب، جام ما پرز خون جگر شد.

ای دل تنگ، ناله سر کن، از مساوات صرف نظر کن. ساقی گل چهره بده آب آتشین، پرده دلکش بزن ای یار دلنشین ناله بر آرز قفس، ای بلبل حزین، کز غم تو، سینه من، پر شرر شد، پر شرر شد.

۵. آیینۀ غمّاز

«ای بی نیاز، یاران را محرم راز نما و آیینۀ غمّاز کن.» (مناجات ۴۹ و ۹۲) این تعبیر نیز اشاره به تعبیر زیبای مولانا دارد:

عشق خواهد کین سخن بیرون بود آیینۀ غمّاز نبود چون بود
آینت دانسی چرا غمّاز نیست زآن که زنگار از رخس ممتاز نیست

(مثنوی معنوی، ج ۱، ص ۳)

تعبیر فوق اشاره به آن تهذیب نفس و تصفیۀ باطن و زدودن خلق‌های زشت دارد که صوفیان، بر این باروند؛ جمله آنها برای حصول معرفت لازم است. این معنا را تخلیه نامند

و باید تمامی اندیشه را از آرایش منزّه داشت تا قابل دیدار حقایق گردد. (شرح مثنوی شریف، ص ۳۹ - ۴۰)

۶. آتش عشق

حضرت عبدالبهاء از تعبیر آتش و آتش عشق بسی استفاده کردند و ایفای معنا نمودند؛ از جمله در مناجاتی می‌فرمایند: «ای دلبر آفاق، ... آتش عشق برافروزند، صخره صمّا را بگدازند.» (مناجات/ ۷۰) معروف‌ترین جایی که این تعبیر در آن به کار رفته است، مثنوی است:

آتش عشقست کاندرنمی فتاد جوشش عشقست کاندرمی فتاد
(مثنوی معنوی، ج ۱، ص ۳)

همانی است که در مثنوی ابهی نیز آمده است:

ای بهاء یک آتشی از نوفروز عالم تحقیق و دانش را بسوز^(۱)
(آثار قلم اعلیٰ، ج ۳، ص ۱۷۶)

۷. گلبانگ پهلوی

در ضمن مناجاتی است: «این مرغان را گلبانگ پهلوی بیاموز» (مناجات / ۴۱۸) این کلمه اشاره‌ای است به این مضمون که حافظ گفته بود:

بلبل ز شاخ سرو به گلبانگ پهلوی می‌خواند دوش درس مقامات معنوی
یعنی بیا که آتش موسی نمود گل تا از درخت نکته توحید بشنوی
مرغان باغ قافیه سنجید و بذله‌گو تا خواجه می‌خورد به غزل‌های پهلوی
(دیوان حافظ، ص ۲۷۲)

برخی گفته‌اند که «پهلوی» مذکور در بیت فوق اشاره به گوشه‌ای از ردیف موسیقی ایرانی است که در دستگاه چهارگاه نواخته می‌شود و بعد از «حدی» و قبل از «رجز» یا «ارجوزه» می‌خوانند. (حافظ‌نامه، ج ۲، ص ۱۲۲۹) اما با عطف نظر به بیت دوم معلوم است که حافظ از زبان بلبل سخن از آینده می‌گوید که درسی بر زبان داشت و آن آتشی است که بر موسی روی نمود و دین توحید اظهار داشت. حضرت عبدالبهاء در ضمن این مناجات می‌فرماید: این مرغان را به مقام بلبل معنوی نایل کن تا گلبانگ پهلوی بیاموزند و

بشناسند. در عین حال گلبنگ پهلوی می‌تواند اشاره به فهلویات باشد. (سبک‌شناسی، ج ۱، ص ۱۷)

۸. عقل مجنون

حضرت عبدالبهاء در حین دعایی مرقوم فرموده‌اند: «نغمه‌ای سرودی که قلب‌ها مفتون شد و عقل‌ها مجنون» (مناجات / ۳۷۰) صفت جنون عقل از ترفندهای عارفان برجسته ایرانی است که در طراری‌های عقل و حدود آن در معرفت کردگار ابداع کرده‌اند. فخرالدین عراقی در غزلی بس دلربا می‌سراید:

عشق شـوری در نهاد ما نهاد	جان ما را در کف سـودا نهاد
گفت و گویی در زبان ما فکند	جست و جویی در درون ما نهاد
داستان دلبران آغاز کرد	آرزویی در دل شیـدا نهاد
رمزی از اسرار باده کشف کرد	راز مستان جمله بر صحرا نهاد
قصه خوبان به نوعی بازگفت	کآتشی در پیر و بر برنا نهاد
عقل مجنون در کف لیلی سپرد	جان وامق در لب عـذرا نهاد
بر مثال خویشان حرفی نوشت	نام آن حرف آدم و حـوا نهاد
تا تماشای جمال خود کند	نور خود در دیده بینا نهاد

۹. هستی نیستی نما

در مناجاتی به این تعبیر ملیح اشاره شده است: «ای رب ملکوت، ... از این نیستی هستی نما برهان و به هستی حیات ابدیه موفق فرما.» (مناجات / ۱۱۸) که این تشبیه از آن مولاناست که او نیز این تعبیر را در ضمن مناجاتی بس دلربا بیان می‌کند:

ما عدم‌هاییم و هستی‌های ما	تو وجود مطلقـی فانی‌نما
ما همه شیران ولی شیـر علم	حمله‌شان از باد باشد دم به دم
حمله‌شان پیداست و ناپیداست باد	آن‌که ناپیداست هرگز گرم مباد
باد ما و بـود ما از داد تست	هستی ما جمله از ایجاد تست
لذت هستی نمودی نیست را	عاشق خود کرده بودی نیستی را

(مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۲۷)

عبارت وجود مطلق در ابیات فوق از آن ابن عربی در فصوص الحکم است. (شرح مثنوی شریف، ج ۱، ص ۲۵۶) نظر به همین تعبیر از عدم وجود در مناجاتی از مرکز میثاق است: «عدم را موهبت وجود بخشیدی» (مناجات / ۳۴۲) در عین حال نیستی رسم عبودیت نیز هست: «ای پروردگار، نیستی آموز تا نار هستی بر افروزد و حجاب خودپرستی بسوزد تا میان حیب و محبوب آشنایی افتد و بین طالب و مطلوب رسم جدایی بر افتد.» (مناجات / ۴۷۶)

۱۰. قضیه دل

حضرت عبدالبهاء در اکثر الواح خویش به نکته دلبرانه دل اشاره دارند؛ به این مناجات دقت کنید: «دلبر، دل‌ها بربا. دلدار، به امید وصال نوازش نما. دل‌نشینا، به رجای وصال کام آنان را شیرین فرما.» (مناجات / ۱۹۳) کلمات دلبر و دلدار و دل‌نشین اطلاق عاشقانه به حق تعالی است که در ادبیات نیایشی کم‌نظیر است. اما مراد اهل حق از دل همان حقیقت انسانیت است:

به نام آن که جان را فکرت آموخت چراغ دل به نور جان برافروخت

و چون انسانیت آنان به دل است، چه دل محلّ تفصیل علم و کمالات روح است و مظهر تقلّب ظهورات الهی به شئون ذاتی است و از این جهت مسما به قلب شده فرمود: «چراغ دل به نور جان برافروخت» و چون دل واسطه است میان روح و نفس و کمالات، هر دو به حسب برزخیت در او ظهور یافته و از روح مستفیض و به نفس مفیض است؛ گفت که چرا دل به نور جان اشارت به آن که قلب مستفیض از روح است و دل را به چراغ از آن جهت نسبت کرد که چنانچه در ظلمت ادراک اشیا به واسطه نور چراغ می‌توان نمود، رؤیت جمال وحدت حقیقی در تاریکی کثرت جز به صفای دل حاصل نمی‌تواند بود.

جام جهان‌نما، دل انسان کامل است مرآت حق‌نما به حقیقت همین دل است

(شرح گلشن راز، ص ۳)

۱۱. بازو جفدان

در مناجاتی است:

«ای خداوند پر عطا، صد هزار امیر در کمندت اسیر و هزاران سروران در آستانت پاسبان و این نفس نفیس به انفاس طیب ریاض احدیت مشام معطر نموده و به

مشاهده آیات وحدانیت دیده منور کرده حال مانند باز ساعد شهریاری در خطر تعرض جعدان حسود و زاغان عنود است. ای پروردگار، تو حفظ و حمایت فرما و بر رضایت موقت کن و این نهال بی همال باغ هدایت را به فیض عنایت هر دم طراوت و لطافت و تروتازگی عطا فرما تا میر وفا گردد و شمع منیر انجمن اصفیا. تویی مقتدر و توانا.» (مناجات / ۳۷۷)

باز و ساعد سلطان البتّه نظر به این بیت از دیوان کبیر مولانا دارد:

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست بگشای لب که قند فراوانم آرزوست
 بشنیدم از هوای تو آواز طبل باز باز آمدم که ساعد سلطانم آرزوست
 (غزلیات شمس تبریزی، ج ۱، ص ۲۹۷)

البتّه در مثنوی ابیاتی است که حضرت عبدالبهاء نظر بدان داشتند:

باز سلطانست زآن چعدان^(۱۱) به رنج در حدث مدفون شدست آن زفت گنج
 چغدها بر باز استم می کننند پز و بالش بی گناهی می کننند
 جراو اینست کوبازست و بسس غیر خوبی جرم یوسف چیست پس؟
 چغد را ویرانه باشد زاد و بسود هستشان بر باز زآن زخم جهود
 که چر می یاد آری زآن دیار یا ز قصر و ساعد آن شهریار؟
 در ده چعدان فضولی می کننی فتنه و تشویش در می افکننی
 (مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۸۴۹)

۱۲. مناجات منظوم

این مناجات حضرت عبدالبهاء بسیار مشهور است: «ای خدای پر عطای ذوالمنن، واقف جان دل و اسرار من» (مناجات / ۱۳۵) باید گفت که در تمامی ابیات این مناجات اشاراتی بس لطیف هست که ذیلاً به آن اشاره می شود: «در این جا به عنوان یک حاشیه در مورد مثنوی مولانا و مقام آن در امر بهاء باید به این نکته اشاره شود که بر وزن مثنوی ابهیی از هیکل میثاق ابیاتی در مقام مناجات وجود دارد که در انتهای تفسیر عظیم الشان ایشان بر/حدیث کنت کنز/مرفوم شده است و با این بیت شروع می شود:

ای خدای پر عطای ذوالمنن واقف جان و دل و اسرار من^(۱۲)

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۵۴-۵۵)

که خالی از برخی تشابهات با مثنوی مولانا نیست از آن جمله همین بیت را می‌توان با بیت زیر از مولانا مقایسه کرد:

ای قدیم رازدان ذوالمنن
در ره تو عاجزیم و ممتحن (م ۱۷/۱)^(۱۳)
و یا این که حضرت عبدالبهاء فرموده‌اند:

خون شود آن دل که بریان تو نیست
کوره چشمی که گریان تو نیست (ع ۴)
در مثنوی مولانا می‌توان چنین شباهتی با آن یافت:

ای خنک چشمی که او گریان اوست
ای همایون دل که او بریان اوست (م ۲۳/۱)
و نیز شبیه به همان بیت است این که مولانا گفته است:

چون که دید دوست نبود کوربه
دوست کو باقی نباشد دور به (م ۳۸/۱)
و یا این بیت که حضرت عبدالبهاء فرمودند:

در لیاقت منگر و در قدرها
بنگر اندر فضل خود ای ذوالعطا (ع ۷۶)
در مثنوی مولانا می‌توان چنین بیتی شبیه آن یافت:

منگر اندر ما مکن در ما نظر
اندر اکرام و سخای خود نگر (م ۱۷/۱)

این چند نمونه کافی است که نشان دهد که بین این دو مثنوی نیز شباهت‌هایی وجود دارد و باید با دقت بسیار مورد تحقیق و تفحص قرار گرفت.^(۱۴)

۱۳. عجز از ادراک

گاهی در ضمن مناجاتی بخشی از قول بزرگان تصوف نقل می‌شود؛ مثلاً در ضمن مناجاتی در شأن تقدیس و تنزیه خداوند می‌فرمایند: «اذا لا مقرّ لی الا الاقرار بالعجز و القصور و لا مقرّ لی الا وهدة الفقر و الفتور فان العجز عن الادراک عین الادراک» (مناجات/۱۴۱) که این عین قولی است که از صنادید اهل تصوف نقل شده است و جنید بغدادی آن را به ابوبکر صدیق منسوب می‌کند:

«حکی عن الجنید انه قال اشرف کلمة فی التّوحد قول ابی بکر سبحان من لم يجعل للخلق طریقا الی معرفته الا العجز عن معرفته». (جنید بغدادی، تاج العارفین، ص ۲۵۷)

۱۴. سُکر مدام

در مناجاتی است: «ربّ، ربّ ... اجعلنا سکاری من مدام معرفتک». (مناجات/ ۳۶۰)
این اشاره به بیت شعری از ابن فارض مصری است که در قصیده معروف خویش گفته است:

شربنا علی ذکر الحبيب مدامه سکرنا به من قبل ان یخلق الکرم
لها البدر کأس وهی شمس یدیرها هلال و کم ییدوا اذا مزجت نجم

(دیوان ابن الفارض، ص ۱۶۴)

شرح این ابیات می‌گوید: «نوش کردیم و با یکدیگر به دوست‌کامی خوردیم بر یاد حضرت دوست که روی محبت همه به دوست شرابی که بدان مست شدیم بلکه به بویی از آن از دست شدیم و این پیش از آفریدن کرم بود که درخت انگورست و ماده شراب مشهور پرشّر و شور.» (سه رساله در تصوّف، ص ۱۳۰)

دوم - قصص و حکایات

با تلاوت مناجات‌های حضرت عبدالبهاء برخی نکات تاریخی و حکایات و قصه‌های مرسوم به ذهن می‌رسد که توجه به آنها باعث تفکر و وفور معناست.

۱. مور و سلیمان

حضرت عبدالبهاء در برخی از ادعیه به این داستان اشاره می‌فرماید: «اگر چه موران ضعیفیم اما تو سلیمان پر حشمت سلطنت جلیل» (مناجات / ۱۷۶) و یا آن‌جا که می‌فرماید: «موری را قوت سلیمانی بخشید و پشه‌ای را شیر بیشه رحمانی فرمودی، قطره‌ای را موج دریا دادی و ذره‌ای را ذروه الطاف رساندی.» (مناجات / ۲۹۳)

این حکایت را می‌توان در کتب مشهور قصص قرآنی یافت. از جمله ابوبکر عتیق نیشابوری در کتاب ماندگار خویش می‌نویسد:

«حدیث مور و حشمت سلیمان - و آن، آن بود که سلیمان را صلوات‌الله علیه شادروانی بود صد فرسنگ در صد فرسنگ. بر آن شادروان خیمه‌ای فرسنگی در فرسنگی تُنک‌تر از پوست خایه مرغ. در آن خیمه تختی میلی در میلی از راست دو هزار کرسی زرین نهاده علما را و از چپ او ده هزار کرسی سیمین نهاده ندما را.

سلیمان بر تخت و علما و ندما بر کرسی‌ها و دیگر آدمیان در پیش وی بیستادی و پریان بر عقب ایشان و دیوان گرد بر گرد ایشان فریشتگان بر اطراف با عمودهای آتشین تا هر دیویا پری و هر که بی فرمان از آن مجلس باز گشتندید فریشته‌ای او را عمود آتشین بزدی، برجا بسوختی و مرغان بر سر وی همه پر در پر یافتندی چون چتر سایه داشتند باد رُخا (باد ملایم) نرم نرم به زیر آن شادروان درآمدی و آن را برگرفتی هفت میل در هوا بردیدی هُزست و جُزست (صدای مهیب) در جهان افتادی، خلایق بر بام‌ها آمدی به نظاره آن. آن باد بدان قوت می‌رفتی و آن را با همه خلق برداشته می‌بردید هفت میل در بالا تا آن جا که سلیمان خواستی فرو آمدی، فریشتگان آسمان به نظاره آمدندی [هنگامی] در آن ملک و جلوه او تعجب می‌نمودی، گفتندی که آنت بزرگوار بنده‌ای که سلیمان است خدای تعالی او را [چنان] برکشیده. حق تعالی گفت: ای فریشتگان من، آن برکشیدن من مر سلیمان را از بهر فروتنی او راست که اگر در دل وی یک ذره کبر بودی چنان که او را به آسمان برمی‌آریم به زمین فرو بردمی تا روزی که بر وادی نَمَل می‌گذشت، موری نامش مندره می‌گفت: ای موران، در خان‌های خویش شوید تا لشکر سلیمان شما را نکوبد و ایشان ندانند. باد آن سخن را به گوش سلیمان رسانید، سلیمان بکمارید و تعجب نمود و آن مور را حاضر کرد، گفت: ای مور، از من چرا می‌ترسید که شادروان من در هواست و شما بر زمین. آن مور جواب داد، گفت: بلی تو در هوایی و لکن ملک دنیا را بقا نیست، من ایمن نیم که از نَفَس تا به نَفَس ملک تو را زوال آید، تو به زیر آفتی، ما کوفته گردیم. سلیمان آن مور را دید که آن موران را در پیش کرده، به سوراخ فرو می‌کرد. سلیمان گفت: تو ایشان را کی باشی؟ گفت: من امیر ایشانم. سلیمان گفت: چگونه از پس ایشان می‌روی؟ گفت: تا اگر مکروهی رسد به من رسد نه بدیشان و حق رعیت بر امیر این باشد که خود را سپر ایشان دارد. سلیمان را از آن سخن عجب آمد. سلیمان گفت: لشکر چند داری؟ گفت: درین وادی چهل هزار چهل هزار قایدست با هر قایدی چهل هزار عَلم زیر هر عَلمی چهل هزار گردوس (گلّه) هر کردوسی چهل هزار مور و از مشرق تا به مغرب، همه موران در فرمان من باشند چون بخوانم همه مرا اجابت کنند. سلیمان گفت: لشکر خویش به من نُمای تا ببینم. منذر گفت: چنین به تعجیل راست نیاید [اگر می‌خواهی فرو آی و] دل فرو نه تا لشکر خویش بر تو عرضه کنم. سلیمان در آن بیابان فرو آمد، منذر آوازی بداد که: 'یا ایها التمل اخرجو من مساکنکم'. کردوس‌های موران از زمین بر می‌آمدند تا هفت روز. سلیمان را دل بگرفت، گفت:

تا کی خواهد بود؟ گفت: اگر بیاشی تا هفتاد سال هم چنین برمی آیند. سلیمان آن مور را بناوخت و بر دست خود نشاند گفت: چه گویی در این بساط من. منذر گفت: بساط من به از بساط تو. گفت: چرا؟ گفت: بساط من دست سلیمانست و بساط تونسج دیوانست. سلیمان گفت: چه گویی درین مملکت من؟ گفت: چه گویم در ملکی که پز پشه‌ای نسنجد. گفت: چه گویی درین دیوان که در فرمان من اند؟ گفت: رعیت فرع بر امیر بود. [گفت:] چه گویی درین باد که در فرمان منست؟ گفت: بادست به دست تو باد. گفت: چه گویی درین مرغان که مونس من اند؟ گفت: [اگر] تو را با خدای انس بودی با دون وی تو را انس ندادندی. آن‌گه گفت: یا سلیمان، تو را به چه سلیمان گویند؟ گفت: ندانم تا تو بگویی. گفت: معنی آن بود که 'یا سلیم، اَنْ تَتَوَّبَ الی اللّٰه بقلبک'؛ دانی چرا پدرت را داوود گفتند؟ گفت: تا بگویی. گفت: معنی داوود آنست که 'داوِ داءک' درمان کن درد خویش را. سلیمان [را] از آن حکمت‌های وی عجب آمد بگریست آن‌گاه [گفت:] یا منذر، حاجت خواه منذر گفت: حاجت من آنست که از این معلولی درست گردم که وی را یک پای و یک دست و یک چشم بیش نبود و دیگر حاجت من آنست که پیرم و جوان گردم. دیر بزیم. سلیمان گفت: من از این عاجزم. منذر گفت: حاجت به عاجز چرا بردارم. (قصص قرآن مجید، ص ۲۸۲ - ۲۸۵)

۲. قصه آب حیات

حضرت عبدالبهاء در کثیری از آثار خویش به این داستان اشاره فرمودند ولی این نکته در خلال مناجات بسی عبرت‌آموز است؛ مثلاً در ضمن دعایی می‌فرمایند: «این تشنه سلسبیل حیات را از چشمه حیوان بنوشان.» (مناجات / ۳۹۹)

این داستان را در شکل قدیمی آن باید در شاهنامه فردوسی یافت (شاهنامه فردوسی، ج ۴، ص ۱۶۵۷ به بعد) که در آن جا اسکندر به همراه خضر در پی آب حیات می‌رود اما در جایی خضر را گم می‌کند و خضر به چشمه حیات رسیده و از آن می‌نوشد:

همین رفت ازینسان دوروز و دو شب	کسی را به خوردن نجنبید لب
سدیگر به تاریکی اندر دو راه	پدید آمد و گم شد از خضر شاه
پیمبر سوی آب حیوان کشید	سرزندگانی به کیوان کشید
بدان آب روشن سروتن بشست	نگهدار جز پاک یزدان نجست
بخورد و بیاسود و بـرگشت زود	ستایش همی به آفرین بر فرود

۳. قصه ایوب

حضرت عبدالبهاء در ضمن مناجاتی به این داستان ایوب اشاره می‌فرماید:

«هذا مغتسل این قافله گمگشته را به راه کوی خویش هدایت فرما و این تشنگان وادی ایمن را به معین صافی ایوب هذا مغتسل بارد و شراب دلالت کن.»
(مناجات / ۳۳۲)

داستان ایوب از مهم‌ترین داستان‌های انبیا است که در عهد عتیق کتابی بدو اختصاص یافته است. در ضمن این حکایت، او بنده‌ای است خداشناس که شیطان اجازه می‌یابد او را به موقف امتحان کشاند.

«روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا به حضور خداوند حاضر شوند و شیطان نیز در میان ایشان آمد و خداوند به شیطان گفت: از کجا آمدی؟ شیطان در جواب خداوند گفت: از تردّد کردن در زمین و سیر کردن در آن. خداوند به شیطان گفت: آیا در بنده من ایوب تفکر کردی که مثل او در زمین نیست مرد کامل و راست و خداترس که از گناه اجتناب می‌کند؟ شیطان در جواب خداوند گفت: آیا ایوب مجاناً از خداوند می‌ترسد؟ آیا تو گرد او و گرد خانه او و گرد همه اموال او به هر طرف حصار نکشیدی؟ و اعمال دست او را برکت ندادی و مواشی او در زمین منتشر نشد؟ لیکن الآن دست خود را دراز کن و تمامی مایملک او را لمس نما و پیش روی تو، تو را ترک خواهد نمود.» (عهد عتیق، باب ۱، آیات ۶-۱۲)

این داستان در قرآن نیز آمده است و آن‌چه در فوق حضرت عبدالبهاء در باره او فرموده‌اند مربوط به قرآن است: «و اذکر عبدنا ایوب اذ نادى ربّه انى مسنى الشيطان بنصب و عذاب، اركض برجلک هذا مغتسل بارد و شراب» (قرآن، ص ۳۸: ۴۰-۴۱) یعنی یاد دار ایوب را که خدای خویش بخواند و گفت: ای پروردگار، شیطان مرا به تباهی گرفت و خداوند فرمود: پای بر زمین بکوب اینک آبی بس گوارا و نوشیدنی خواهی یافت. این داستان ابعاد گوناگونی دارد به خصوص در اندیشه یهودی از جمله ابن میمون در دلالة الحائرین به این تناقض پرداخته است که چگونه خداوند به تقاضای شیطان گردن نهاد و ایوب را مورد امتحان قرار داد؛^(۱۵) اما در تفکر اسلامی این چشمه‌ای که باعث شد ایوب از همه بیماری‌ها و امراض نجات یابد مهم‌ترین است؛ چنان‌که مولانا فرمود:

مرغ آبی غرق دریای غسل عین ایوبی شراب و مغتسل
که بدو ایوب از پا تابه فـرق پاک شد از رنج‌ها چون نور شـرق

(مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۰۶)

۴. یوسف و عزیز مصر

در بخشی از یک مناجات آمده است: «تا در سبیل عزیز مصر بقا ملکوت جمال ابهات جان رایگان فدا نماید» (مناجات/۴۶۲) مراد از عزیز مصر حضرت یوسف است که اگر چه در کنعان به اسارت رفت اما در مصر به عزت رسید؛ اما در قصص قرآنی مأخوذ از قرآن نام عزیز همسر زلیخا است: «قال نسوة فی المدینة امرأة العزیز تراودها فتاها عن نفسه» (قرآن، ۱۲/۳۰ و نیز ۵۱) و حتی گفته‌اند که نامش قطیفر بوده است. احمد بن زید طوسی در تفسیر سوره یوسف جمع این دو کرده است، هم یوسف را، هم عزیز را به دو عزیز تعبیر می‌کند:

یوسف را همه خریداری کردند و لکن چون عزیز بود هم عزیزش بخرید. قوله تعالی: «وقال الادی اشتریه من مصر لامرأته. مؤمن را در من یزید ازل همه خریداری کردند و لکن چون عزیز بود هم خداوند عزیزش خرید، ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم. پس چون خبر به عزیز مصر شد و نام او قطیفر بود و گویند انغیر بن روبخت بود و او عزیز مصر بود. (قصه یوسف، ص ۲۳۷)

جامی در هفت اورنگ، اورنگ پنجم به مطلب فوق اشاره دارد. در یکی از الواح مخصوص یوسف این مطلب زیبا آمده است:

«عبدالبهاء در این ایام متهیّا عزیمت به بلاد غرب است که شاید به آستان جمال مبارک خدمتی مذبحخانه نماید و شاید به قطره‌ای از دریای عبودیت موفق گردد، ولی هیهات! هیهات! بسیار بعید است که این جسم علیل حرکتی در این سبیل نماید و این زبان کلیل به محامد و نعوت ربّ جلیل پردازد! عبودیت در راه جمال مبارک بحری است بی‌پایان و عبدالبهاء مانند قطره‌ای بی‌نام و نشان، پس چگونه در مقام عبودیت موجی زند و موجش اوج گیرد؟ ولی دل به آن خوش دارم که به کلافه‌ای از خریداران یوسفم در این سفر به عنوان خدمت حرکت می‌شود امیدم چنان است که به تأیید آسمانی به قدر خردلی موفق شوم و لیس هذا علی الله بعزیز.»^(۱۶) (آهنگ بدیع، سال ۳۱، شماره ۳۴۷، ص ۱)

این کلافه به قصه مشهوری در ادبیات اسلامی اشاره دارد:

«پس دیگر روز خبر در شهر افتاد کی آن غلام را به من یزید می‌فروشند. دیگر روز در میدان کرسی‌های زرین بنهادند و یوسف را بیاراستند و بر کرسی نشانند. هر کی آن‌جا صاحب بضاعت بود و خداوند مال و ثروتی بود سرمایه بر گرفتند تا او را

بخزند. پیرزنی در میانه می آمد کلافه ریسمان در دست گرفته گفتند او را کجا می شوی؟ گفت: بخردن یوسف. گفتند: ای بیچاره، آن جا خوارها مشک و عود و کافور و عنبر به هم نهاده اند تو با این بضاعت مختصر کجا می روی؟ گفت: اگر نگذارندم کی بخرم باری بگذارند کی ببینم.» (الستین الجامع، ص ۲۳۶)

۵. تاریخ انبیا

در یکی از مناجات های حضرت عبدالبهاء به تاریخ انبیا اشاراتی بس دلربا رفته است که بر زیبایی مناجات دو صد چندان افزوده است: «تا دوستانت به قوت لاهوتی و قدرت ملکوتی و سطوت جبروتی و تأیید سمایی و جنودی آسمانی نفسی رحمانی و بخششی یزدانی و ید بیضایی نفعه مسیحایی و خلّتی خلیلی و محبتی حبیبی و جمالی یوسفی و اشتیاقی یعقوبی و صبری ایوبی بر خدمت قیام نمایند.» (مناجات / ۳۰۳) ید بیضا اشاره به حضرت موسی و نفعه مسیحایی اشاره به احیای موتی توسط حضرت مسیح و مقام خلّت از حضرت ابراهیم و نکته مربوط به محبت در معراج حضرت محمد و جمال دل فریب حضرت یوسف و اشتیاق حضرت یعقوب و صبر حضرت ایوب مقصود است. جمع کمالات انبیا در یک مناجات به این نحو بی سابقه است. البته تاریخ انبیا را در یک اثر نوشتن به ندرت معمول بوده است؛ مانند فصوص الحکم اثر ابن عربی که هر فص به ذکر نکته ای از انبیا اشاره دارد.

۶. حضرت موسی و معجزاتش

حضرت موسی دارای معجزاتی نظیر ید بیضا و ثعبان است؛ در طی مناجاتی است: «دستشان ید بیضا نما و لفظشان لؤلؤ لالا، برهانشان ثعبان مبین کن و دلیلشان سنوحات علیین و ظهیرشان شدید القوی.» (مناجات / ۱۸) اصل ماجرا در تورات است:

«موسی در جواب گفت: همانا مرا تصدیق نخواهند کرد و سخن مرا نخواهند شنید بلکه خواهند گفت: یهوه بر تو ظاهر نشده است، پس خداوند به وی گفت: آن چیست در دست تو؟ گفت: عصا. گفت: آن را بر زمین بینداز و چون آن را به زمین انداخت ماری گردید و موسی از نزدش گریخت. پس خداوند گفت: دست خود را دراز کن و دُمش را بگیر. پس دست خود را دراز کرده آن را بگرفت که در دستش عصا شد تا آن که باور کنند که یهوه خدای پدر ایشان خدای ابراهیم خدای اسحق و خدای یعقوب به تو ظاهر شد و خداوند بار دیگر وی را گفت

دست خود را در گریبان خود بگذار. چون دست به گریبان خود برد و آن را بیرون آورد اینک دست او مثل برف مبروص شد، پس گفت: دست خود را باز به گریبان خود بگذار. چون دست به گریبان خود باز برد و آن را بیرون آورد اینک مثل سایر بدنش باز آمده بود.» (عهد عتیق، سفر خروج، ۴، ۱-۹)

برای این دو معجزه معانی بی شماری بر شمرده اند، از جمله مولانا است که قرآن حضرت محمد را همان عصای موسی می داند:

ای رسول ما تو جادو نیستی صادقی، هم خرقه موسیستی
هست قرآن مرترا هم چون عصا کفرها را درکشد چون ازدها

(مثنوی معنوی، دفتر ۳، بیت ۱۲۱۰، ۱۲۱۱)

جمال ابهی این عصا را همان امرالله معنا می فرمایند:

این عصا سیفی بود کز دست حق می بدرد وصف امکان چون ورق
آن عصا از دوحه بستان دمید و این عصا از امرحق آمد پدید
آن عصا از آب و گل آمد برون این عصا از ناردل باشد کنون
این عصا ناری بود کز شعله اش می بسوزد پسرده های غل و غش

(آثار قلم اعلیٰ، ج ۳، ص ۱۸۰)

۷. قصه موسی و انصحاق

این قصه مشهوری است که حضرت عبدالبهاء بارها بدان اشاره فرمودند و اینک در متن مناجاتی است:

«الحمد لله الذی تجلی بجماله ظهر بعظمة جلاله اشرق بنور وجهه و لاح بضیاء طلعتة و نور الکائنات بطلوع صبح صفاته فانصعق الطوریون فی سیناء الامر و تحیرت الریون فی بقعة القدس و خروا مغشیا و انصعق الزاسخون ثم افاقوا و قالوا سبحانک اننا تبنا الیک و انت الثواب الرحیم ای رب کشف الغطاء و القیت القناع» (مناجات / ۱۴۷)

می فرمایند: چون جمال ابهی پرده از رخسار خویش بر کشید، اهل طور منصعق شدند و بی هوش گشتند و مدهوش شدند و بعد از آن که به هوش آمدند گفتند: خدایا توبه می کنیم. این همه اشاره به داستان حضرت موسی دارد:

«وواعدنا موسی ثلاثین لیلة واتممنها بعشر فتمّ میقات ربه اربعین لیلة و قال موسی لآخیه هارون، اخلفنی فی قومی واصلح و لاتتبع سبیل المفسدین و لما جاء موسی لمیقاتنا و کلمه ربّه قال ربّ ارنی انظر الی قال لن ترانی ولكن انظر الی الجبل فاناستقر مکانه فسوف ترانی فلما تجلی ربّه للجبل جعله دکا و خزّ موسی صعفا فلما افاق قال سبحانک تبت الیک وانا اول المؤمنین.» (الاعراف: ۷: ۱۴۳)

اشاراتی به قرآن

۱. ماء مورد

«تشنگان را به ماء مورد وارد نمودی» (مناجات / ۳۴۲) که اشاره ای است به آیه قرآنی.

۲. نفس راضیه مرضیه

در مناجاتی است: «ای خداوند یکتا، این نفوس مطمئنّه را جام عطا بخش و این قلوب راضیه مرضیه را نشئه صهبا احسان کن.» (مناجات / ۳۴۷) که اشاره به این آیات قرآنی است: «یا ایتها النفس المطمئنة، ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی.» (الفجر ۸۹: ۲۶ - ۲۸) یعنی ای نفس مطمئنّه، به سوی پروردگار خویش باز گرد، به رضایت و رضامندی و به بندگان من بیامیز و به جنتم درآ. این آیات از مشهورترین آیات قرآنی در ادبیات دینی است و محلّ تفسیر بسیاری واقع شده است. بنای این آیه بر مقام رضا است چنان که لاهیجی در شرح گلشن راز نوشته است:

ارادت با راضی حقّ شود ضمّ رود چون موسی اندر باب اعظم

یعنی ارادت و خواست سالک سایر به جانب حقّ با رضای حقّ منضمّ شود و اصلاً غیر رضای حقّ در هیچ امری طلب نماید و ارادت خود از میانه بردارد و در جمیع اقوال و افعال نظرش بر رضای الهی باشد نه به حظّ نفس خود و ارادت و رضای او در ارادت و رضای حقّ محو و متلاشی گشته خواست الهی خواست او شده باشد. قوله تعالی:

«ارجعی الی ربک راضیه مرضیه، اشارت با بشارتی است بر آن که سیر رجوعی مشروط به رضاست و به انتفای شرط انتفای مشروط لازم است گویا این معنی دارد که را به رجوع به جانب حقّ نیست مگر به رضا. (مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، ص ۲۲۳)

۳. نار موقده در سینا

این تشبیه به کزات در ادعیۀ حضرت عبدالبهاء آمده است نظیر: «اربتهم نار محبتک الموقده فی شجرة عرفانک قد توجّهوا الی الوادی الایمن من البقعة المبارکة فی سیناء معرفتک» (مناجات ۲ و ۴۷۰) به این شکل دلبرانه در این مناجات: «الهی، الهی، هولاء عباد ... اشتعلوا بالنار الموقده فی سدره السیناء و سمعوا النداء المرتفع فی البقعة المبارکة وادی طوی جمالک الابهی» (مناجات / ۲۵۹) که منظور از این نار سدره مبارکه سینا در محلّ وادی طوی همان جمال ابهی است. و در مناجات دیگری است: «یا الهی و محبوبی و مقصودی و مطلوبی ... ان تؤید الذین سمعوا النداء و لبوا الدعاء و انجذبوا الی ملکوتک الاعلی و اشتعلوا بالنار الموقده فی سدره السیناء.» (مناجات / ۸۶) و جملگی اشاره به آیات قرآنی دارد:

«هل آتیک حدیث موسیٰ اذ رأى ناراً فقال لاهله امکنوا انی آنست ناراً لعلی آتیک منها بقبس او اجد علی النار هدی فلما اتتها نودی یا موسیٰ انی انا ربک فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی و انا اخترتک فاستمع لما یوحی» (طه ۲۰: ۱۲-۱۳)

و در جای دیگر:

«فلما قضی موسیٰ الاجل و سار باهله آنس من جانب الظور ناراً قال لاهله امکنوا انی آنست ناراً لعلی آتیک منها بخبر او جذوة من النار لعلکم تصطلون فلما آتیها نودی من شاطی الواد الایمن فی البقعة المبارکة من الشجرة ان یا موسیٰ انی انا الله رب العالمین» (القصص ۲۸: ۲۹)

و اصل داستان البتّه در تورات است:

«اما موسیٰ گله پدر زن خود یترون کاهن مدیان را شبانی می کرد و گله را بدان طرف صحرا راند و به حوریب که جبل الله باشد آمد و فرشته خداوند در شعله آتش از میان بوته ای بر وی ظاهر شد و چون او نگرست اینک آن بوته به آتش مشتعل است اما سوخته نمی شود. و موسیٰ گفت: اکنون بدان طرف شوم و این امر غریب را ببینم که بوته چرا سوخته نمی شود چون خداوند دید که برای دیدن مایل بدان سو می شود خدا از میان بوته به وی ندا در داد و گفت: ای موسیٰ، ای موسیٰ، گفت: لبیک! گفت: بدین جا نزدیک میا. نعلین خود را از پای هایت بیرون

کن زیرا مکانی که در آن ایستاده‌ای زمین مقدّس است.» (تورات، سفر خروج، ۳،

۷-۱)

در این تصویرسازی سینا و حوریب و جبل فاران و کوه طور و وادی ایمن و سدره و نار مشتعل در سدره خلع نعلین و مشهورند و هر یک در ادبیات اسلامی و شیخی وجوه گوناگون یافته‌اند که بحث مستوفی می‌طلبد. از جمله این مباحث گوناگون در مناجات حضرت عبدالبهاء که فوقاً نقل شد کلمه سمع به معنی شنیدن است که در ضمن این داستان محلّ توجّه عارفان و متکلمان اسلامی را به خود جلب کرده است و مدخل آداب سلوک شده است. عزالدین محمود کاشی در این باره می‌نویسد:

«ادبی دیگر اصغای سمع است با کلام الهی و حسن استماع اوامر و نواهی به ترک اصغا با حدیث نفس و استماع کلام الهی بر آن وجه کند که هر گاه که به زبان او یا زبان غیری در نماز یا غیر نماز کلمه‌ای یا آیتی از قرآن مجید برود آن را از متکلم حقیقی سماع کند و زبان خود را یا زبان دیگری را در میان واسطه داند که حقّ سبحانه بدان سبب کلام خود را به سمع او می‌رساند چنان‌که به واسطه شجره خطاب قدیم خود را که: «انی انا الله رب العالمین» به سمع موسی رسانید و بدان که تصفیّه موارد علوم و تهنیه دقایق فهم کلمات قرآن به انصات نفس و ترک اصغا با حدیث او میسر شود. (مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، ص ۱۴۸)

۴. ربّ ارنی

«ای دلبر مهربان، این ورقات مؤمنات را پر شور و شعله نما تا از لمعه نور، در صحرای طور اقتباس کنند و ربّ ارنی‌گویان یوم لقا را احساس نمایند. ای پروردگار هر چند ایام غیبت است ولی این قرن عظیم تو را عصر ظهور است و این صحرای وسیع وادی ایمن و شعله طور. پروردگارا، فیض ابدی بخش» (مناجات/۴۷۰)

این مناجات اشاره به این آیات قرآنی دارد:

«و لما جاء موسی لمیقاتنا و کلمه ربّه قال ربّ ارنی انظر الیک قال لن ترانی و لکن انظر الی الجبل فان استقرّ مکانه فسوف ترانی.» (الاعراف: ۷: ۱۴۲)

نزد مسلمانان بحث بسیار است که چرا موسی از خداوند درخواستی کرد که غیر ممکن بود. معتزله و اشاعره بحث مطوّلی در این خصوص کرده‌اند اما به جایی نرسیدند. شیخ احمد در رساله توبلیّه به مطلبی در این باره اشاره می‌نماید:

«أما قوله تعالى لموسى (ع) لن ترانى لما سئله القوم السبعون الذين اختارهم للزوية واخبرهم انها لا تصح على الله اذ الاشياء انما تدرك امثالها وانما تشير الآلات الى نظائرها وألحوا عليه فاستأذن ربه ان يسأله ما سأله ليبين استحالة ما طلبوا بسبب ما يترتب على تلك المسألة فاخبره تبينا لهم بما يترتب على ذلك بعد ان اجابه بلن ترانى فلا تنافى بين الزوية فى الاول لان المراد بها تحققه بذاته فى كل شىء و عدم تحقق ما سواه فى كل حال واليه الاشارة بقول الصادق عليه السلام فى قوله تعالى اولم يكف بربك انه على كل شىء شهيد اى موجود فى حضرتك و فى غيبتك و هذه روية الشهود و المعرفة و بين تلك الزوية فانها روية الحواس و الادراك و الاحاطة.» (جوامع الكلم، ج ۱، ص ۵۰۶)

۵. آیه نور و شجره لا شرقیه و لا غربیه

در مناجاتی این آیات صادر شده است:

«الهی، الاهی، لك الحمد بما اوقدت نار محبتك الزبانية فى قطب الامكان فى الشجرة المباركة التى لا شرقية ولا غربية» (مجموعه مناجات / ۱۴)

اشاره است به آیه نور که در قرآن آمده است:

«الله نور السموات و الارض مثل نوره كمشكاة فيها مصباح المصباح فى زجاجة الزجاجه كأنها كوكب درى يوقد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية ولا غربية يكاد زيتها يضىء ولو لم تمسسه نار نور على نور يهدى الله لنوره من يشاء» (النور: ۲۴)

(۳۵)

تفسیر این آیه کتابی را می‌سزد که برخی از حکیمان نظیر ملاحدرا بدان پرداخته‌اند و نیز غزالی مطلبی کامل در خصوص نور دارد.

۶. لوح محفوظ و رق منشور

یکی از بیشترین اصطلاحاتی که در آثار مرکز میثاق به کار رفته است همین لوح محفوظ و رق منشور است؛ مثلاً در دعایی است: «رب اجعله نشوان من رحيق المعانى الطافح من

الكأس الظهور الساری فی بواطن اللوح المحفوظ و الرقّ المنشور» (مناجات / ۶) و یا این بیان: «گناه این عاصیان را در لوح محفوظ ثبت مفرما و از رقّ منشور محو کن، نظر به استحقاق مفرما.» (مناجات ۲۸۰) که هر دو اشاره به آیات قرآنی دارد: «بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ» (البروج ۸۵: ۲۲) و نیز: «و الظور و کتاب مسطور فی رقّ منشور» (الطور ۵۲: ۱-۳) معانی لوح محفوظ و رقّ منشور در ضمن لوحی از حضرت عبدالبهاء و حضرت ولیّ امرالله آمده است.

۷. مزاج کافور

از جمله شایع ترین تعابیر در مناجات های حضرت عبدالبهاءست: «در کأس مزاجها کافور فی محفل التجلی و الظهور» (مناجات / ۱۵) و نیز: «ربّ رنحه من کأس مزاجها کافور» (مناجات / ۲۵۸) و یا: «از شراب کأس کان مزاجها کافورا سرمست کن.» (مناجات / ۳۲۶) که در اصل اشاره به بیان مشهور قرآنی است: «ان الابرار یشربون من کأس کان مزاجها کافورا» (الانسان - الذّهر ۷۶: ۵) در ضمن هفت وادی اثر جمال قدم آمده است.

۸. جنود لم تروها

در مناجاتی است: «ای ربّ، ایدهم بجنود لم یروها و انصرهم بملائكة ملکوتک الابهی» (مناجات / ۲۰) که اشاره دل انگیزی به این آیه قرآنی است: «ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین و انزل جنودا لم تروها و عذب الذّین کفروا و ذلک جزاء الکافرین» (التوبه ۹: ۲۶) که در مقامی منظور تأییدات الهیه و نفثات ربّانیه است.

۹. احياء عند ربّهم

در این مناجات به آیه دیگری از قرآن اشاره فرمودند: «ای پروردگار، ... به حرارت شعله نورانیّه بال و پربسوزان تا مظهر و لنحینه حیاتا طیّبه گردند و مطلع بل احياء عند ربهم یرزقون شوند.» (مناجات / ۲۶) قسمت اخیر بیان مبارک نقل این آیه قرآنی است: «ولا تحسبن الذّین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون» (آل عمران ۳: ۱۶۹) و بخش نخست بیان مبارک اشاره به این آیه قرآنی است: «من عمل صالحا منذر او انثی و

هو مؤمن فلنحیینه حیوة طیبة ولنجزینهم اجرهم باحسن ما كانوا یعملون» (النحل ۱۶):
(۹۷)

۱۰. لومة لائم

در مناجاتی است: «ربّ تراه لیس له سکون وقرار... ولم تأخذه لومة لائم ولا طعنة شاتم و لا ضربة لأزب عن النداء بملکوتک الابهی» (مناجات / ۷۶) که اشاره به قرآن کریم است.

۱۱. اهدنا الصراط المستقیم

در دعایی است:

«پروردگارا، جمعی هستیم بندگان تو و دردمند درمان تویم. در ره تو قدم نهادیم و مقصد و آرزویی جز نشر نجات تو نداریم تا نفوس فریاد اهدنا الصراط المستقیم برآرند و دیده به مشاهده انوار روشن نمایند. (مناجات / ۸۲)

۱۲. لا یسبقونه بالقول

در مناجاتی حضرت عبدالبهاء به آیه دیگری از قرآن استناد می فرماید: «پاک یزدانا، بی مثل و ماندا، بی همتا خداوندا، وحدک لا شریک لک و لا نظیر لک و لا مثل لک لا شبیه لک تفردت فی الوهیتک و ربوبیتک و تعززت بوحدانتیک کل عبادک و ارقائک ... کما قلت فی محکم کتابک عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون» (مناجات / ۱۱۴)

و آن آیه قرآنی این است: «وقالوا اتّخذ الرّحمن ولداً سبحانه بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون» (الانبیاء ۲۱: ۲۷)

۱۳. ساق بالساق

در یکی از ادعیه حضرت عبدالبهاء آمده است:

«تغشی و تجلّل السدرة المنتهی و المسجد الاقصی و الهیکل المکرم الّذی خضع ربّ انسانی نفسی و نجنی من هوانی و احرسنی من الطغیان و قنی من وساوس الشیطان ... ولو اشتدت الساق بالساق ان الیک المساق و یقصون احسن القصص فی کتابک» (مناجات / ۱۵۶ و ۱۵۸)

این جملات اخیر اشاره به وقایع روز قیامت دارد از آن حیث که در قرآن آمده است: «کلا اذا بلغت التراقي وقيل منراق، وظن انه الفراق؛ والتفت الساق بالساق الى ربك يومئذ المساق» (القيامة: ۷۵-۲۸-۳۰)

۱۴. عروة وثقی

در این مناجات است: «الهی، الاهی، اید عبدک المتضرع بباب احدیتک علی التمسک بذیل رداء کبریائک و التثبث بالعروة الوثقی الّتی لا انفصام لها بحولک و قوتک» (مناجات / ۲۱۵) که اشاره به این بیانات مبارک در قرآن دارد: «لا اکراه فی الدّین قد تبین الرّشد من الغیّ فمن یکفر بالطّاعوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها والله سميع عليم» (البقرة: ۲: ۲۵۶)

۱۵. من حیث لا احتسب

در ضمن مناجاتی است: «افتح علی وجهی ابواب الرّخاء واجعل لی مخرجاً وارزقنی من حیث لا احتسب من کنوز السّماء واجعلنی متوجّها الی وجهک الکریم» (مناجات / ۲۲۶) تلمیحی زیبا به این آیه قرآن است: «من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر و من یتق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه» (الطلاق ۳-۲: ۶۵)

۱۶. تلفیق آیات قرآنی

گاهی در ضمن مناجات به انواع آیات قرآنی اشاره شده است از جمله می فرمایند: «از ظلمات نجات ده و به مرکز انوار، هدایت فرما و اخرجهم من الظلمات الی النور و اهدهم الی الصراط الممدود و دخلهم الی المقام المحمود و ظلل علیهم اللّواء المعقود بانامل قدرتک فی هذا العصر الموعود.» (مناجات / ۳۳۴)

بخش اول بیان مبارک تلمیحی به این آیه قرآنی است: «الله ولیّ الدّین آمنوا یخرجهم من الظّلمات الی النور و الدّین کفروا اولیائهم الطّاعوت یخرجونهم من النور الی الظّلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون» (البقرة: ۲: ۲۵۷) و بخش دیگری از بیان مبارک به این آیه دلالت دارد: «اهدنا الصّراط المستقیم» (فاتحة الكتاب ۱: ۶) و عبارت مقام محمود

اشاره دارد به این آیه: «و من اللیل فتهجد به نافله لک عسی ان یبعثک ربک مقاماً محموداً» (الاسراء: ۱۷: ۷۹)

این سیاق را می‌توان در متن این مناجات نیز یافت: «عنایتی کن، مرحمتی نما که کل در ظلّ ممدود و سایه خیمه محمود و در تحت لوای معقود مجتمع گردند و بر ارایک و سرر متقابلین جالس گردند و از کأس موهبت نوشند.» (مناجات / ۱۶۳ و ۱۶۵) جمله خیمه محمود پیش از این مذکور افتاد و جمله «سرر متقابلین» عین آیه قرآن است: «فی جنات النعمی علی سرر متقابلین» (الصفات: ۳۷: ۴۴) و یا عبارت «ارایک» اشاره به این آیه است: «وما ادریک ما علیون کتب مرقوم یشهده المقربونان الابرار لفی نعیم علی الارانک ینظرون» (المطففین: ۸۳: ۲۳)

و نیز این مناجات است که مملوّ از اشارات قرآنی است:

«اللهم یا فاتح مدائن القلوب بنفحات القدس فی الیوم المشهود و هادی الامم الی الاسم الاعظم و الوصول الی مقام محمود تری عبادک المخلصون منجذبون بالنفحات یرتلون الآیات و یتمرون فی البینات و یتلون کتاب فی الغدوّ و الاصل و تتهلل و جوههم بانوار ملکوتک الساطعة علی الافاق رب اجعل لهم قدم صدق عندک و مقاما علیا فی جبروت قدسک و ایدهم علی هدایة الخلق بنور الحق و تروية الظماء العطاش بماء معین فی جنة الابهی و تفریح القلوب ببشارة کبری و تنویر الابصار بمشاهدة الانوار و تطهیر الاذان باستماع الالحان و احیاء النفوس بروح الحیوان انک انت العزیز الکریم المنان و انک انت المقتدر المهیمن علی الامکان لا اله الا انت العزیز الوهاب. ع» (مناجات / ۹۸)

سوم - اشاراتی به احادیث

در مناجات‌های حضرت عبدالبهاء گاهی اشاراتی بس لطیف به احادیث اسلامی شده است که باید در غایت دقت، آنها را شناخت. احاطه حضرتش در این خصوص بی‌نظیر است و باید بدان توجه خاص داشت.

۱. السبیل مسدود

در مناجاتی است: «ترجع الی الحقیقة الرّحمانیة الساطعة اللامعة فی الجانب الایمن من البقعة المبارکة وادی طوی و دون ذلک اوهام یتصورها الافکار فی عالم الانشاء و انت

متعال متقدّس عن حیّز الادراک و لا یتمیّز بأدق المعانی فی اوج الاوهام السبیل مسدود و الطّلب مردود» (مناجات/۱۳۲) این جمله بخشی از بیان حضرت علی است که در کفایة المؤمنین نقل شده است:

بصنع الله يستدل عليه و بالعقول تعتقد معرفته و بالتّفکر یثبت حجته ... السبیل مسدود و الطّلب مردود معروف بالدلالات و مشهور بالبینات دلیلہ آیاتہ و وجوه اثباتہ ... و فی کل شیء له آیه علی انه واحد ... ولو فکره فی عظیم القدرة و جسیم النعمة لرجعوا الی الطریق و خافوا عذاب الحریق. (قاموس ایقان، ج ۲، ص ۷۴۱)

سید کاظم رشتی در شرح القصیده و شیخ احمد در شرح العرشیه به این حدیث اشاره و آن را توضیح داده‌اند.

۲. الناس هلكاء

در دعایی دلربا از مرکز میثاق است: «ربّ اننی امة ضعيفة عاجزة فی الافتتان قاصرة لدى الامتحان و نجنى من التمحيص المنصوص من فم الائمة الهدى و نجوم الافق الاعلى عليهم التّحيّة و الثّناء قال عليه السّلام الناس هلكاء الا المؤمنون و المؤمنون هلكاء الا الممتحنون و الممتحنون هلكاء الا المخلصون و المخلصون فی خطر عظیم» (مناجات/ ۴۶۸) به طرق گوناگون نقل و ضبط شده است، خواجه ایوب آن را جزو احادیث نبوی می‌داند؛ (اسرار الغیوب، شرح مثنوی، ج ۱، ص ۳۸۱) که بر طبق آن، مولانا گفت:

زآن که مخلص در خطر باشد مدام تا ز خود خالص نگردد او تمام

چهارم - اشاراتی به بیانات جمال ابهی

امتزاج آثار حضرت عبدالبهاء با آثار جمال ابهی به نحوی است که بیان آن خود مقاله‌ای مفصّل و جداگانه می‌طلبد با این همه در برخی از مناجات‌ها به وضوح این مهمّ به چشم می‌آید.

۱. شجره انیسا

در کثیری از مرقومات حضرت عبدالبهاء شرح این شجره انیسا آمده است اما در ضمن مناجات شاید اندکی دور به نظر آید با این وصف در خلال برخی از مناجات‌ها این تعبیر نیز به وفور یاد شده است از جمله: «ای ربّ ... اجمعهم فی ظلّ شجره انیسا بقلوب

طافحة بالسراء» (مناجات/ ۶۳) و یا این مورد: «ندای الست به سمع این عبد رساندی و بانگ سبحان ربی الیهی مسموع فرمودی و در ظلّ شجره انیسا مأوی دادی و از کأس میثاق نوشانیدی» (مناجات/ ۱۵۰) و نیز در این یکی «در ظلّ شجره انیسا مأوی بخشیدی» (مناجات/ ۱۵۱) و یا این دعای زیبا: «مدهوش جام الستیم، جوشی بده و باده نوش بزم محبتیم خروشی احسان کن. گوش‌ها منتظر ندای سروش برسان.» (مناجات/ ۳۹۱) جمله‌گی به این بیان جمال ابهی در کلمات مکنونه ناظر است:

«ای دوستان من، آیا فراموش کرده‌اید آن صبح صادق روشنی را که در ظلّ شجره انیسا که در فردوس اعظم غرس شده، جمیع در آن فضای قدس مبارک نزد من حاضر بودید و به سه کلمه طیبه تکلم فرمودم و جمیع آن کلمات را شنیده و مدهوش گشتید.» (کلمات مکنونه، ص ۳۲)

گفتنی است در تمامی این بیانات همراهی شجره انیسا با واقعه الست نکته آموز است. در مناجات دیگری حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

«ای خداوند بی‌مانند، این یاران مستمند را در عهد الست ثابت‌قدم دار و از باده عنایت سرمست فرما و به نفحات الطاف مهتّز کن و به مواهب این کور مقدّس مخصّص نما» (مناجات/ ۱۲۳)

این واقعه الست اشاره به قرآن است که وقتی خداوند اراده فرمود از سلاله انسانی عهد گیرد، خطاب در داد:

«واذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بریکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیامة انا کنا عن هذا غافلین.» (الأعراف ۷: ۱۷۲)

۲. آن‌چه در خمخانه داری

حضرت عبدالبهاء در مناجاتی می‌فرمایند: «ای پروردگار، اهل بهاء را در هر موردی تنزیه و تقدیس بخش ... تا نشئه از باده محبت الله یابند و فرح و سرور از انجذابات به ملکوت ابهی جویند، چنان‌چه فرمودی:

آن‌چه در خمخانه داری نشکند صفرای عشق زان شراب معنوی ساقی همی بحری بیار
(مناجات/ ۴۲۲)

این بیت اخیر از قصاید جمال ابهی اقتباس شده است که بسی معروف است بخشی از ابیات این قصیده به صورت زیر است:

ساقی از غیب بقا برقع برافکن از عذار
تا بنوشم خمرباقی از جمال کردگار
آن چه در خمخانه داری نشکند صفرای عشق
زان شرب معنوی ساقی همی بحری بیار
تا که این مستور شیدایی در آید در خروش
تا که این مخمور ربانی بر آید زیـن خمار
(مانده آسمانی، ج ۴، ص ۲۱۰)

پنجم - اشاراتی به انجیل

در برخی ادعیة حضرت عبدالبهاء اشاراتی دلاویز به منطوق انجیل جلیل است که ذیلاً به یکی دو نمونه اشاره خواهد شد.

۱. مدعوون و مختارون

حضرت مرکز میثاق در مناجاتی می فرمایند: «ای پروردگار مهربان، شکر تو را که مرا از مختارین نمودی نه مدعوین. راه ملکوت بنمودی و بر مشاهده انوار لاهوت موفق کردی.» (مناجات/۶۸) این اشاره لطیف به بیان حضرت مسیح است که در خلال داستانی نقل فرمودند:

«زیرا ملکوت آسمان صاحب‌خانه‌ای را ماند که بامدادان بیرون رفت تا عمّله به جهت تاکستان خود به مزد بگیرد پس با عمّله روزی کی دینار قرار داده ایشان را به تاکستان خود فرستاد و قریب به ساعت سیّم بیرون رفته بعضی دیگر را در بازار بی‌کار ایستاده دید ایشان را نیز گفت: شما هم به تاکستان بروید و آن چه حقّ شما است به شما می‌دهم. پس رفتند. باز قریب به ساعت ششم و نهم رفته هم‌چنین کرد و قریب به ساعت یازدهم رفته چند نفر دیگر بی‌کار ایستاده یافت ایشان را گفت: از بهر چه تمامی روز در این جا بی‌کار ایستاده‌اید؟ گفتندش: هیچ کس ما را به مزد نگرفت. بدیشان نیز گفت: شما نیز به تاکستان بروید و حقّ خویش را خواهید یافت. و چون وقت شام رسید، صاحب تاکستان به ناظر خود گفت: مزدوران را طلبیده از آخرین گرفته تا اولین مزد ایشان را ادا کن. پس یازده ساعتیان آمده هر نفری دیناری یافتند و اولین آمده گمان بردند که بیشتر خواهند یافت ولی ایشان نیز هر نفری دیناری یافتند اما چون گرفتند به صاحب‌خانه شکایت نموده گفتند که: این آخرین یک ساعت کار کردند و ایشان را با ما که متحمّل سختی و

حرارت روز گردیده ایم مساوی ساخته‌ای؟ او در جواب یکی از ایشان گفت: ای رفیق، بر تو ظلمی نکردم مگر به دیناری با من قرار ندادی؟ حق خود را گرفته، برو. می‌خواهم بدین آخری مثل تو دهم آیا مرا جایز نیست که از مال خود آن چه خواهم بکنم؟ مگر چشم تو بد است از آن رو که من نیکو هستم بنابراین اولین، آخرین و آخرین، اولین خواهند شد زیرا خواننده‌شدگان بسیارند و برگزیدگان کم.» (انجیل متی، باب ۲۰، آیه ۱-۱۷)

در جایی دیگر نیز این جمله را نقل می‌نماید که عجباً آن نیز در یک حکایت است: «و عیسی توجّه نموده باز به مثل‌ها ایشان را خطاب کرده، گفت: ملکوت آسمان پادشاهی را ماند که برای پسر خویش عروسی کرد و غلامان خود را فرستاد تا دعوت‌شدگان را به عروسی بخوانند و نخواستند بیایند. باز غلامان دیگر روانه نموده فرمود: دعوت‌شدگان را بگویید که اینک خوان خود را حاضر ساخته‌ام و گاو و پرواری‌های من کشته شده و همه چیز آماده است به عروسی بیایید. ولی ایشان بی‌اعتنایی نموده راه خود را گرفتند، یکی به مزرعه خود دیگری به تجارت خویش رفت و دیگران غلامان او را گرفته دشنام داده؛ کشتند. پادشاه چون شنید غضب نموده لشگریان خود را فرستاده آن قاتلان را به قتل رسانید و شهر ایشان را بسوخت آن‌گاه غلامان خود را فرمود: عروسی حاضر است لیکن دعوت‌شدگان لیاقت نداشتند. الآن به شوارع عامه بروید و هر که را بیایید به عروسی بطلبید. پس آن غلامان به سر راه‌ها رفته نیک و بد، هر که را یافتند جمع کردند، چنان که خانه عروسی از مجلسیان مملو گشت، آن‌گاه پادشاه به جهت دیدن اهل مجلس داخل شده، شخصی را در آن جا دید که جامه عروسی در بر ندارد؛ بدو گفت: ای عزیز، چطور در این جا آمدی و حال آن که جامه عروسی در بر نداری؟ او خاموش شد آن‌گاه پادشاه خادمان خود را فرمود: این شخص را دست و پا بسته بردارید و در ظلمت خارجی اندازید جایی که گریه و فشار دندان باشد زیرا طلبیدگان بسیارند و برگزیدگان کم.» (انجیل متی، باب ۲۲، آیه ۱-۱۵)

ترجمه عربی این جمله آخر بدین گونه است: «لأنّ کثیرین یدعون و قلیلین ینتخبون» اما کلمه «مدعوین کثیرون» در ضمن همین حکایت به روایت لوقا آمده است. (انجیل لوقا، باب ۱۴، آیه ۱۴-۲۴) حضرت عبدالبهاء در مفاوضات این نکته را شرح مستوفی مبذول فرموده‌اند. (التور الابهی فی مفاوضات عبدالبهاء، ص ۹۸)

۲. عشای ربّانی

در ضمن دعایی است: «تشنگانیم، آب ده. گرسنه‌ایم، عشای ربّانی بخش.» (مناجات / ۴۱۵) که بخشی از مراسم مسیحی است مربوط به آخرین شب حیات حضرت مسیح و ضیافتی که حضرتش مر حورایون را نمود. (انجیل متی، باب ۲۶ / ۲۰ به بعد و مرقس، باب ۱۴)

۳. نفثات روح القدس

مشهورترین اصطلاح برگرفته از انجیل جمیل در آثار مرکز میثاق است که در مناجات‌های ایشان نیز صادر شده است: «ربّ، ربّ، انفث فی روحه نفس الرّحمن و نور به البصائر» (مناجات / ۸۵)

۴. سم خیاط و توانگر

یکی از مثال‌های زیبایی که حضرت عبدالبهاء در مناجاتی نقل فرمودند برگرفته از انجیل است، مرکز میثاق می‌فرماید: «ای ربّ، ثبت اقدامهم الی الصّراط و وسع علیهم سم الخیاط و اجعلهم رافلین فی ذیول العزّة السّرمدیة» (مناجات / ۳۵۲) اشاره به دو بیان از حضرت مسیح است، نخست این که فرمود:

«از درتنگ داخل شوید زیرا فراخ است آن در و وسیع است آن طریقی که مودی به هلاکت است و آنانی که بدان داخل می‌شوند بسیارند زیرا تنگ است آن در و دشوار است آن طریقی که مودی به حیات است و یا بندگان آن، کم‌اند.» (انجیل متی، باب ۷، آیه ۱۳ - ۱۴)

و نیز اشاره به این تمثیل نیز دارد:

«آن‌گاه عیسی گرداگرد خود نگریسته به شاگردان خود گفت: «چه دشوار است که توانگران داخل ملکوت خدا شوند چون شاگردانش از سخنان او در حیرت افتادند عیسی باز توجّه نموده بدیشان گفت: ای فرزندان، چه دشوار است دخول آنانی که به مال و اموال توکل دارند در ملکوت خدا سهل تر است که شتر به سوراخ سوزن در آید از این که شخص دولتمند به ملکوت خدا داخل شود.» (انجیل مرقس، باب ۱۰، آیه ۲۳ - ۲۶)

این تشبیه به قرآن نیز رسیده است: «لا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سمّ الخیاط و کذلک نجزی المجرمین» (قرآن / ۷ / ۴۰)

بحث دوم - مضامین مناجات‌ها

مناجات‌های حضرت عبدالبهاء مضامین وسیعی را در خود دارد که بحث در باره آن مقدمات بسیار می‌طلبد و باید مقاله‌ای جداگانه در باره آن نوشت. به برخی از وجوه این بحث به اجمال می‌توان اشاراتی مطابق با ذیل داشت:

اول - مسایل کلامی

در خلال برخی مناجات‌ها موضوعات کلامی و الهیاتی مطرح شده است، به عنوان نمونه به این جمله کوتاه توجه کنید: «چون عنایت کنی انس است و چون عدالت نمایی وحشت است.» (مناجات / ۳۵۸) بحث مستوفای متکلمان در عدالت خدا مطرح می‌شود که در کلام شیعی جزو اصول معتقدات این فرقه واقع شده است.

مسئله مهم در اندیشه متکلمان مسلمان جنبه تقدیس و تنزیه ذات خداوند و تفوق آن بر تشبیه است و این نکته در سراسر مناجات‌های حضرت عبدالبهاء تثبیت شده است:

«سبحانک اللهم، تبارکت و تعالیت و تقدست و تنزهت عن کل ذکر و ثناء و کل نعت لم یصدر من قلمک الاعلی فجوهر العجز و الفناء و حقیقة الفقر و الهباء کیف یتطیع ان یتطیر الی هواء بهاء عز احدیتک او یتصاعد الی ملکوت قدس هویتک حتی یقوم بمحامدک و ثنائک و ینطق بنعوتک و اوصافک فو عزتک خرس الالسن و کلت عن ثناء ادنی آیه من آیاتک و بیان معنی من معانی کلماتک فیکف ثناء نفسک العلیا و محامد ذاتک الاعلی و لیس لی سبیل و لا دلیل الا الاعتراف بالعجز و التقصیر ان انسج بلعاب عناکب او هامی حجابا فی اوج الاثیر اذا اسئلک العفو و الستر فی کلّ حالی و ان تنظر الی امتک الطیبة الزکیة الخاضعة لاسمک الخاشعة بیابک الناطقة بثنائک المبتهله الیک المتضرعة الی ملکوتک بلحظات اعین رحمانیتک و انظار توجّهات وحدانیتک و تؤیدها علی ما تحب و ترضی فی ملکک و ملکوتک انک انت السلطان المتقدر العزیز القدیر
ع ع» (مناجات / ۴۶۳)

از نظر حضرت عبدالبهاء این تنزیه اوج مناجات و لذت دعا است که بر آدمی حادث می‌گردد؛ در مناجات معروف خویش فرمودند:

«وتجل يا الهی، بالخطاب الرّحمانی والشّرّ الوجدانی، حتّی تطربنا لذّة المناجات المنزّهة عن همهمة الحروف والكلمات المقدّسة عن دممة الالفاظ والاصوات حتّی تستغرق الذّوات فی بحر من حلاوة المناجات و نصبح الحقایق متحقّقة بهویة الفناء والانعدام عند ظهور التّجلیات» (مناجات / ۱۱۹)

و در مناجات دیگری به فارسی، همین مضمون را نقل می‌فرمایند:

«پروردگارا، آمرزگارا، چگونه زبان به ستایشت گشایم و پرستش و نیایش نمایم؟ تقریر عین تقصیر است و تحریر دلیل نادانی در این امر عسیر. زبان آلتی است مرکب از عناصر صوت و بیان. عرضی است از عوارض به آلت عنصری و صوت عارضی، چگونه توان نعت و ستایش حضرت بی چون گفت؟ آن چه گویم و جویم از مدرکات عالم انسانی است و در تحت احاطه عالم بشری. نتایج فکریه چگونه به معارج الهیه رسد و عنکبوت اوهام چگونه به لعاب ظنون و افهام بر رفرق تقدیس تند؟ جز بیان عجز چاره‌ای نه و به غیر از اعتراف به قصور بهانه‌ای نیست. تو غنی متعالی و مقدّس از ادراک عقول اهل کمال...» (مناجات / ۱۴۲-۱۴۳)

دوم - مباحث عرفانی

شاید بتوان گفت عمده حالت مناجات و به تعبیر حضرت اعلی روح مناجات وفود به مقامات بلند عرفانی است. در همان بدو ادعیه آدمی تشویق به سلوک در طریقت الهی می‌گردد چنان که در ضمن مناجاتی می‌فرمایند: «خدایا، ما را قوت بخش تا در سبیل تو سلوک نماییم. در عالم ناسوتیم به عالم لاهوت هدایت کن، ابواب ملکوت بگشا.» (مناجات / ۱۸۶) در این مناجات وطن خاکی به تعبیری عالم ناسوت است و وطن اصلی حقیقی همانا عالم لاهوت است و طریقت راهی است که میان او ترسیم شده است و باید به مدد سلوک از آن گذشت. در این جهان باید از خدا خواست تا توفیق سلوک یابیم: «ربّ وفّقهم علی السّلوک فی اقوم المسالک.» (مناجات / ۳۷۸) اما باید به اقوم مسالک در آییم و آن، آیین یزدان است.

شروع سلوک با گذر از دنیا توأم است لذا دنیا جایی است که در آن آدمی محاط به بلائی گوناگون است؛ درد عایی بس دلربا می فرماید:

«ربّ انت تعلم بانّ النفوس محفوفة بالنّوائب و الآفات و محاطة بالمصائب و الزّیات كلّ بلاء يحوم حول الانسان و كلّ داهية دهماء تصول صولة الثّعبان و ليس لهم ملجاء و مناص الا حفظك و حمايتك و وقايتك و كلائتك يا رحمن و ربّ اجعل حفظك درعی و وقايتك جتّی و فناء باب احدیتك ملاذی و حفظك و حراستك حصنی و معاذی و احفظنی من شرّ نفسي و هوائی و احرسنی من كلّ بلاء و سقم و محنة و عناء. انك انت الحافظ الحارس.» (مناجات / ۳۸۹)

آدمی در این دام بلائی دنیای بی وفا گرفتار آمده است و آن چه بر این مصایب مزید است، شرور نفس اماره است. از معدود مواهبی که در این جهان باید بدان متشبّث شد و راه خروجی از محنتکده هستی یافت، سماع یا آهنگ ملاً اعلی است: «ابوب عرفان گشودی ... آهنگ ملاً اعلی استماع گردید.» (مناجات / ۱)

باید در این جهان، به حبل عبودیت و انکسار متمسک شد:

«الهی، الهی، نحن عبید لذنّا بعبتک العلیا و التجانا بموهبتک العظمی فاحفظ عبادک فی صون حمايتک و انزل علینا سجال رحمتک و ادخلنا فی کھف رعایتک نحن عباد ضعفاء و انت الجلیل و الکریم علی البرایا ینبغی لفضلک العظیم ان تعفو عن کل عبد اثم ربنا لا تؤاخذنا باعمالنا و لا تعذبنا بسخطک یوم یقوم الابرار و الاشرار فی موقع الحساب عند العزیز الجبار ربّنا نحن خطاة و انت العفو الغفور بدل سیائنا بالحسنات و قنا من شرّ انفسنا لانها امارة بالسوء.» (مناجات / ۲۷۸ و ۲۹۴ - ۲۹۶)

در این جا جهان عصاره آفرینش محبت و عشق است و از این بابت ازدواج اهل بهاء جسمانی و روحانی هر دو است:

«تا از اجتماع آن دو بحر محبت موج الفت برخیزد و لثالی سلاله نجیبه مقدسه بر ساحل وجود ریزد. مرج البحرين، يلتقيان بينهما برزخ لا یبغیان فبای آلاء ربکما تکذبان یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان» (مناجات / ۴۵۶)

سوم - مباحث تاریخی

در ادعیه حضرت عبدالبهاء مسایل تاریخی بسیار درج است شاید بتوان بارزترین آن را همان مناجات در عزت ایران دانست که فرمودند: «خاک ایران را از آغاز مشکبیز فرمودی» (مناجات / ۴۸۸ - ۴۹۱) در این مناجات به علل عقب ماندگی ایرانیان اشاره رفته است: «روزگاری بود که آتشش خاموش شد و اختر بزرگواریش پنهان در زیر روپوش» (همان) و سبب اعتزاز و اعتلای ایرانیان همانا ظهور امر بدیع معرفی گشت «تا آن که دریای بخشش به جوش آمد و آفتاب دهش در دمید و بهار تازه رسید و باد جان پرور وزید و ابر بهمن بارید و پرتوی مهرپرور تابید، کشور بجنبید و خاکدان گلستان شد.» (همان) آن چه روشن فکران ایرانی از آن چشم پوشیدند علل ترقی ایران در عصر قبل و بعد از مشروطه و نقش اهل بهاء در تقدّم و توسعه ایران بود.

مناجات دیگر به اوضاع یهودیان اشاره دارد که این قوم در تاریخ طولانی خویش مدّت ها آواره ماندند تا بالاخره به کرامت ظهور اعظم و عود انبیای پیشین تحقّق یافت و آنان عاقبت به سر و سامان خواهند رسید:

«ای پروردگار، در کتب و صحف به واسطه انبیا اخبار فرموده ای و اسرائیل را بشارت داده ای و نوید بخشیدی که روزی آید اسرائیل نومید، امیدوار گردد و اسیر ذلت کبری عزت ابدیه یابد؛ آن قوم پریشان در ظلّ رب الجنود در ارض مقدّسه سر و سامان یابند...» (مناجات / ۴۹۱)

و نیز در مناجات دیگری در وصف مؤمنان با تبار یهودی این نکته را توضیح می دهند که مآل قوم اسرائیل و بهبود یهود منوط به استظلال در ظلّ شریعت غزای بدیع است:

«رب و رجائی و غیائی و ملاذی ان احبائک الاصفیاء و اودائک النّجباء اسأله عبدک الخلیل و آل حبیبک ابراهیم قد هتکوا الاستار و اظلعوا بالاسرار و کشفوا السّبحات و رؤا الآیات البینات و اتبعوا سنن الخلیل و اخلصوا جوههم یا ربّی الکریم ما منعتهم الاوهام و لاحجبات الانام عن التّوجه الی مشرق نور رحمانیتک.» (مناجات / ۴۹۲)

گاهی نیز این مسایل تاریخی به زندگانی حضرت عبدالبهاء باز می گردد که در متن مناجاتی آمده است:

«پروردگارا، یزدانا، مهربانا، این بنده تراز اقصی بلاد شرق به غرب شتافت که شاید از نفحات عنایات مشام های این نفوس معطر شود؛ نسیم گلشن هدایت بر این

ممالک بوزد. نفوس استعداد الطاف تو یابند. قلوب مستبشر به بشارات تو گردند. دیده‌ها مشاهده نور حقیقت نماید و گوش‌ها از ندای ملکوت بهره و نصیب گیرد. ای پروردگار، دل‌ها را روشن کن...» (مناجات/ ۸۰)

که اشاره مختصری به اسفار چهار ساله حضرت عبدالبهاء به دیار مصر و اروپا و آمریکا است.

چهارم - مسایل اجتماعی

در اکثر ادعیه حضرت عبدالبهاء مسایل و معضلات اجتماعی منعکس است و یکی از آنها در عصر حضرت عبدالبهاء جنگ جهانی نخست بود که حضرت عبدالبهاء در سفرهای اروپا و آمریکا بارها قبل از وقوع بدان انذار فرمودند. بعد از آن که جنگ شروع شد، ادعیه حضرتش در مذمت جنگ و التجا به حضرت حق در اختتام آن صادر شد؛ مانند این مناجات:

«خدایا، تاریکی نزاع و جدال و قتال بین ادیان و شعوب و اقوام افق حقیقت را پوشیده و پنهان نموده جهان محتاج نور هدایت است. پس ای پروردگار، عنایتی فرما که شمس حقیقت جهان را کران به کران روشن نماید. عبدالبهاء عباس» (مناجات/ ۵۵)

و در این دعاها غریب جغد جنگ و شنامت آن نکوهش و آه و انین مظلومان بیان شده است:

«ای خداوند مهربان، به فریاد بیچارگان برس. ای پاک‌یزدان، بر این اطفال یتیم رحم فرما. ای خداوند بی‌نیاز، این سیل شدید را قطع کن. ای خداوند جهانیان، این آتش افروخته را خاموش کن...» (مناجات/ ۵۵ - ۵۶)

و به زبان عربی، در آن احیان این مناجات نازل گشت:

«الهی، الهی، تری قد اشدت الظلام الحالک علی کُلِّ الممالک و احترقت الآفاق من نائرة التَّفَاق و اشتعلت نیران الجدال و القتال فی مشارق الارض و مغاربها فالدماء مسفوکة و الاجساد مطروحة و الرؤس مذبوحة علی التراب فی میدان الجدال. رب، رب، ارحم هولاء الجهلاء انظر الیهم بعین العفو و الغفران...» (مناجات/ ۵۶ - ۵۷)

نکته جالب این است که این جنگ بعد از تبلیغ جهری حضرت عبدالبهاء در مناطق اروپا و آمریکا رخ داد؛ سفری که در آن حضرت عبدالبهاء از تعالیم اجتماعی امر بهائی نظیر تحزبی حقیقت و صلح عمومی و نظایر این توضیح و تبیینی به کفایت روشنگر بیان فرمودند. در خلال مناجاتی به این گونه تعالیم نیز اشاره شده است:

«ای پروردگار، این جمع محض محبت به این محفل آمدند و با کمال حب و وفاق، حاضر شدند. خدایا، روی‌ها را منور کن ... این نفوس را از عالم اوهام برهان و به حقیقت دلالت نما تا تحزبی حقیقت کنند، از عالم ناسوت دور شوند و به عالم ملکوت نزدیک گردند.» (مناجات / ۲۰۵)

و یا در سهم اهل غرب در تحقّق صلح عمومی در مناجاتی چنین یاد فرمودند:

«پروردگارا، یاران غرب را به نفعات روح القدس مشام معطر فرمودی ... ای پروردگار، این دوستان را ... کواکب درخشنده در افق ناسوت نما. سبب راحت و آسایش عالم انسانی فرما و خادم صلح عمومی کن.» (مناجات / ۴۱۳)

و از این دست نکات در خلال دیگر ادعیه صادر شده است.

جان کلام در شناسایی عصر و زمانه مرکز میثاق که ناظر به دوران ما نیز هست، این دعای بس مشهور است: «جهانیان هر چند غافلند ولی به جان در گفتگوی تو، ندانند و نشناسند، نجویند و نپویند، ولی مستحقّ الطافند.» (مناجات / ۳۵۰) شاید بتوان صفت زمانه ما را غفلت یاد کرد. زمانه‌ای که در آن دو مظهر حق آمدند و کتاب‌ها نوشتند و آیات نازل کردند و مؤمنانی به راهشان قربانی شدند، رنج‌ها بردند و مظالم دیدند و دشنام‌ها شنیدند و در عوض خلق، یکی از این دو پیامبر را کشتند و دیگری را به منفای سارقان و گنهکاران سرگون کردند و به اسارت کشیدند، آیاتش را به کناری افکندند و تعالیمش را نادیده گرفتند و به مشتبهات خویش مشغول گشتند. اهل ایمان را خوار کردند و شهید نمودند و از هستی ساقط کردند. جز غفلت بر این اعمال چه نامی می‌توان نهاد؟ خلاصه این انسانی است که در خویشتن خویش به اسارت رفته است و نمی‌داند در پی چیست و به کدام درد خویش بنالد به رغم آن که نزدیک به دو قرن جان عالم بلکه جان جانان که روح عالم است در کنارش قرار یافته است؛ آری، نه در قرن حضرت محمد و مسیح‌ایم که در عصر تسخیر فضا و عصر ارتباطات عالم‌گیر شاهد چنین غفلتی از دلبر عالمیانیم و این خود اسباب حیرت است «حیرت اندر حیرت آمد زین قصص.» اما در مناجات مرکز میثاق باز نظر عنایت به این آدم خاکی عاصی رفته است: «جهانیان هر چند غافلند ولی

به جان در گفتگوی تو» آری، مقصد همه اهل عالم نیل به سعادت است که فی الحقیقه باید در آیین یزدان یابند، لذا گفتگوی ایشان مصروف اهتمامی است که در وصول به حق و حقیقت خرج می کنند. در این جا باید اشاره کرد که لغت گفتگو نظر به این شعر مولانا نیز دارد:

بر عشاقان فریضه بود جست و جوی دوست
بر روی و سر جو سیل دوان تا به جوی دوست
خود اوست جمله طالب و ما همچو سایه ها
ای گفتگوی ما همگی گفتگوی دوست
(غزلیات شمس، ج ۱، ص ۲۹۹)

پنجم - مسایل علمی

البته و صد البته دعاهای حضرت عبدالبهاء خالی از نکات علمی جالب نیست که بررسی هوشمندانه ای می طلبد و وقت دیگری می جوید. برای نمونه در مناجاتی به طراحی و دکوراتوری نظر دارند: «ای خداوند بخشنده، ... باغبان احدیت در خیابان های دل ها به طراحی گل های معارف پرداخته و طراوات و لطافت بی نهایت یافته...» (مناجات / ۲۲۲)

در مناجات دیگری به قوای مغناطیس محبت اشاره می فرمایند: «اللهم یا جاذب القلوب بمغناطیس المحبة الفائضة علی الوجود» (مناجات / ۲۱۷) که کلمه مغناطیس محبت فیض بر عالم وجود قانون عامی است که در اندیشه عارفان به سریان محبت در کاینات تعبیر کرده اند. (حالات عشق عرفانی)

ششم - مسایل فلسفی

شاید بتوان گفت که ادعیه حضرت عبدالبهاء مملو از اشارات فلسفی است؛ فی المثل همین عبارت مکرر در ادعیه حضرتش: «ای رب ملکوت، از این جهان اوهام برهان و به جهان بی پایان برسان.» (مناجات / ۱۱۷) تعبیری است که از دیرباز فلاسفه و حکما بدان اشاره کرده اند. اصل این ماجرا به افلاطون باز می گردد که جهان را سایه عالم مثل می داند و آن را نسبت به عالم مثل اوهام می بیند. البته این قول وی را نباید با برخی از سوفسطاییان که منکر حقیقت اند اشتباه گرفت زیرا این طایفه از اهل سفسطه بر آنند که اصولاً حقیقتی در عالم نیست و همه چیز وهم است. (کشاف اصطلاحات الفنون ذیل سفسطه) اما گفته افلاطون این است که عالم ظاهر یعنی عالم محسوسات را مجاز

می‌داند و حقیقت همان عالم مثل است. عالم ظاهر حقیقت ندارد اما عدم هم نیست یعنی نه بود است و نه نبود بلکه نمود است.

دانش ما به عالم ظاهر حقیقت ندارد بلکه حدس و گمان است که نسبت به حقیقت وهم صرف است. (سیر حکمت در اروپا، ص ۱۹) همین تعبیر را حضرت عبدالبهاء در مناجات توصیف فرمودند. میل آدمی در رسیدن به حقیقت او را از این عالم گریزان می‌کند. از این جاست که حقیقت سیر و سلوک در نظر افلاطون معلوم می‌شود.

گاهی اوقات مناجاتی از حضرت عبدالبهاء مشهود می‌افتد که در خصوص اقامه دلیل و برهان است و این که اهل بهاء را خداوند به نور برهان و استدلال مزین نماید:

«ای یزدان، آن جمع پریشان تواند و آن انجمن آشنا و خویشان تو، بخشش بی پایان رایگان فرما... تا زبان به بیان گشایند و لسان به برهان مشغول نمایند. اقامه حجت قاطعه کنند و ادله ساطعه اثبات نمایند.» (مناجات / ۱۹۲)

به عبارت دیگر اهل بهاء مناجات می‌کنند که ایمان از قلب گیرند اما به مدد عقل اثبات دین کنند. آن چه اهل بهاء بدان دست یافته‌اند مستظهر به عقل است و فراتر از عقل است اما مخالف عقل و استدلال نیست.

گاهی نیز در خود مناجات گونه‌های استدلال به چشم می‌خورد. به این نحو استدلال دقت فرمایید:

«ای پروردگار، این آوارگان را به سایه خویش درآوردی و سر و سامان دادی. نیستی را هستی دادی و نابود را وجود بخشیدی، تشنگان را آب گوارا دادی و گرسنگان را سفره مهنا گستردی و نعمت مهینا رایگان نمودی. پس در هر موردی ملجأ و پناه باش و در هر مقصدی معین و مستعان گرد.» (مناجات / ۱۷۱)

به این معنا که از آن جا که خداوند وجود را هستی بخشیده است و خود سرچشمه عنایت و وجود است و وجود حصه‌ای از ذات او برده است شایسته خداوند است که همین وجود را در ظل رحمت خویش ملجأ و پناه دهد.

هفتم - تاریخ امر بدیع

بی‌کم و کاست در غالب مناجات‌های حضرت عبدالبهاء نظری بدیع به امر مبارک است و جمله آنها مشحون از تاریخ امر و ارتباط آن با عصر حاضر است. از جمله به این

مناجات نظر کنید که باید در بحبوحه شیوع نقض (حوالی ۱۳۱۰ ق تا ۱۳۱۵ ق) صادر شده باشد:

«هو الله، ای پروردگار، در این کور عظیم به سلطان مبین تجلی فرمودی و در حشر اکبر به جمال انور اشراق نمودی. این قرن سلطان قرون و این عصر نوبهار اعصار در جمیع شئون. و چون به جمیع جهات و مراتب این کور را ممتاز از سایر ایام ظهور مظاهر احدیت فرمودی محض سدّ باب خلاف و شقاق و قطع ریشه انشقاق و دفع شبهات و منع ارتیاب در کتاب اقدس که ناسخ کل کتب و صحف است به نصّ جلیل قاطع حقّ را از باطل واضح فرمودی و جمیع مدعیان محبت را از ثدی عذرای کتاب اقدس سی سال به لبین عهد و میثاق پرورش دادی و در جمیع الواح و صحایف متمسک به عهدهت را نوازش و ستایش نمودی و متزلزل و ناقض را نفرین و نکوهش فرمودی؛ پس به اثر قلم اعلایت کتاب عهد را مرقوم نمودی و لوح میثاق را نگاشتی تا مجال شبهه و ارتیاب نماند و امر و مقرّ امر الله چون آفتاب واضح و روشن باشد و هیچ نفسی نتواند رخنه نماید و در امر مبارکت که سبب اعظم اتحاد عالم و دافع اختلاف امم است رایحه خلاف و نفاقی افکند و این بنیان عظیم را خراب کند و این جنّت ابهی را خارستان جفا نماید. حال نوهوسانی چند در فکر نقض میثاق افتادند و بی خردانی چند در صدد قلع و قمع این بنیان در سرّ بلکه ایوم چهاراً تیشه بر ریشه ایمان و پیمان امرت زند و سیف بر هیکل میثاق روا دارند. در هر دقیقه به ظلمی برخیزند و جفایی وارد آورند و فریاد مظلومی بلند کنند. الواحت را که به نصّ صریحت مبین واضح و مشهود به اوهام خویش معنا کنند و در جیب و بغل نهند و استدلال بر اوهامات و ترهات خود کنند و بر بندگان مظلومت استهزا نمایند. تیری نماند که پرتاب نمودند؛ سهم و سنانی نماند که روا نداشتند؛ طعنی نماند که نزدند؛ زخمی نماند که وارد نیاورند. ای پروردگار، تو آگاهی. ای آمرزگار، تو ملجأ و پناهی. ای کردگار، تو گواهی دوستان ثابت گرفتارند؛ تو نجات بخش و یاران راسخت مبتلایند؛ تو رهایی ده. علم مبینت را بلند کن و ثعبان مبین را اجازت بخش تا از آستین کلیمت به در آید. فاذا هی تلفف ما یأفکون و البهاء علی کلّ ثابت علی عهد الله المحکم المتین. ع ع» (مناجات / ۱۰۹ - ۱۱۱)

نظیر این مناجات را می توان در ثبات عهد و میثاق یافت و بدان نظر افکند. (مناجات /

هشتم - رمز و سَر

در خلال مناجات‌ها گاهی اشاراتی رمزگونه هست که برای حل آن باید به ادبیات کامل بابی و شیخی رجوع کرد. از این دست می‌باید به این نمونه اشاره کرد:

«اللهم یا الهی، قد بعثت الهیکل المکرم و الطلسم الاعظم علی شکل التریب فی هیئة التثلیث فتبارکت یا ربی العلی العظیم فکان عرشک الجلیل و سریرک القویم.» (مناجات / ۲۵۴)

عبارت هیکل مکرّم و طلسم اعظم از سویی ناظر به ادبیات اسلامی و شیخی است و از سوی دیگر کلمه تریب و تثلیث عاطف به ادبیات بابی و بهائی است. مراد از تثلیث و تریب یعنی سه و چهار. در ادبیات بابی نام حضرت اعلیٰ یعنی ترکیب علی محمد است یعنی حضرت علی «سه حرف» و محمد «چهار حرف» که ذات حروف سبع نام دارد «۷ = ۳ + ۴». در ادبیات بهائی این تریب و تثلیث اشاره به نام حسین علی یعنی اسم جمال ابهی دارد که حسین «چهار حرف» و علی «سه حرف» است و این‌ها نیز ذات حروف سبع است و این همان هفت دوبرار تکرار شده یا سبع‌المثانی مذکور در قرآن است. حضرت اعلیٰ در بیان فارسی می‌فرماید: «ان ذات حروف السبع باب الله لمن ادعو معه بابا و یؤمن بمن یظهره الله.» (بیان فارسی، باب ۱، واحد ۱، ص ۶)

نهم - تأثیر حروفیه

یکی از وجوه بارز در ادبیات بهائی به کارگیری استعارات حروف و اعداد است که ادعیه حضرت عبدالبهاء خالی از این مقوله نیز نیست؛ به عنوان نمونه می‌توان به این دعا نظر داشت: «همه ما را درختان بارور فرما. حروفات مفرده‌ایم، کلمات تامّات نما. کلمات مجمله‌ایم، آیات بینات فرما. اوراق باطله‌ایم، کتاب مبین کن. نقاط سافله‌ایم، احرف علیین نما.» (مناجات / ۴۷۶)

در این تعبیر مقام انسان از نقطه به حرف و از حرف به کلمه و از کلمه به آیات و عبارت و از آیات به دفتر تعبیر شده است.

دهم - مسایل اخلاقی

بن‌مایه اصلی مناجات‌های حضرت عبدالبهاء کمالات و فضایل اخلاقی است که باید مطمح نظر داشت. ذیلاً می‌توان به برخی از امّهات این مسایل اخلاقی اشاره کرد.

«ای پروردگار، ... این نفوس را به قوتی ملکوتی و موهبتی آسمانی و اخلاقی رحمانی و مواهبی سبحانی و انجذابی قلبی و بشارتی روحی و تأییدی روح القدس موفّق و مؤیّد فرما.» (مناجات / ۱۷۵)

«پروردگار، مهربانا، این جمع ... اسیر زنجیر حبّ تواند از هر قید آزاد فرما و دلیل راه راست رضای تواند دلالت فرما ...» (مناجات / ۱۸۰)

«ای پروردگار، یاران را کامکار کن و به عبودیت همدم و دمساز فرما. قلوب را نورانی فرما و وجوه را رحمانی کن.» (مناجات / ۴۵)

«خداوندا، مهربانا، ... فقراییم از کنز آسمانی بخش. نادانیم به حقایق اشیا دلالت کن ...» (مناجات / ۴۶)

«ربّ، اجعلنی منقطعاً عن دونک متشبّثاً بذیل عنایتک، مخلصاً لدینک، ثابتاً علی محبتک، عاملأ بما امرتني به فی کتابک.» (مناجات / ۶۶)

و عاقبت به عنوان حسن ختام این بحث به این مناجات باید ناطق شد:

«هوالله، ای پروردگار، این یاران را بزرگوار نما و در ملکوت عزّت پایدار کن و از صهبای محبتت سرشار نما تا آهنگ تسبیح به ملکوت تقدیس رسانند و سبب انتشار نفحات گردند و به گفتار و رفتار، اثبات نمایند که بهائی صمیمی‌اند و روحانیان حقیقی. مظاهر انوار توحیدند و مطالع اسرار تجرید. از غیر تو بیزارند و شب و روز مشتاق دیدار. پروردگارا، عنایت فرما و بنواز و به اخلاق روحانیان همراز کن. تویی مقتدر و توانا و تویی مربی و معلّم بی همتا. ع.» (مناجات / ۴۰۰)

یادداشت‌ها

- (۱). برای اشارات موجود در این اثر بنگرید به فریدالدین رادمهر، بیشه اندیشه‌ها، نه مقاله، مقاله، مثنوی ابهی.
- (۲). این مناجات برای حصول علم و دانایی و معرفت الهی نازل شده است.
- (۳). این مناجات حاوی نظرگاه حضرت عبدالبهاء در باره شأن و مقام انسان و اتصال او به حضرت حقّ است.
- (۴). برای نمونه بنگرید به صحیفه سجادیّه و نیز مفاتیح الجنان که در یادداشت‌های بعدی کتاب‌شناسی آن ارایه خواهد شد.

- ۵). برخی از این ادعیه با ترجمه فارسی آن موجود است.
- ۶). از این پس کلمه مناجات در متن مقاله که همراه با عدد است، اشاره به مرجع زیر است:
(حضرت عبدالبهاء، مجموعه مناجات، نشر آلمان، ۱۹۹۸ م.
- ۷). باید یادآور شد که این دیوان به رغم آن که به اسم حلاج آمده است اما در اصل اشعار کمال‌الدین حسین خوارزمی است که شارح برجسته مثنوی مولاناست. در عین حال برخی از اشعار دیوان کبیر مولانا در خلال دیوان نیز آمده است.
- ۸). البته در سایر اشعار مولانا نیز به این قطره و دریا نیز اشاره شده است: قطره ز بحر فضل تو یافت عجب تبدلی / پاک دلی و صفوتی، توسعه و احاطتی (همان، ج ۵، ص ۲۱۶) یا آن که در مثنوی گفت: قطره دانش که بخشیدی ز پیش / متصل گردان به دریاهای خویش.
- ۹). برگرفته از لغت‌نامه دهخدا
- ۱۰). برای تفصیل این معنا بنگرید به شرح نگارنده بر هفت وادی.
- ۱۱). در اصل متن چغدان آمده است که منظور به تعبیر ما امروزیان جغد است.
- ۱۲). این مناجات حضرت عبدالبهاء جمعاً هشت بیت است که در این مقاله شماره هر بیت با علامت (ع) مشخص می‌شود؛ مثلاً (ع۳) یعنی بیت سوم از دعای حضرت عبدالبهاء.
- ۱۳). منظور از م ۱ / ۳۸ یعنی مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸ و ابیات بعدی را نیز به همین نحو در نظر گیرید.
- ۱۴). نقل قول از فریدالدین رادمهر، بیسه اندیشه‌ها، نه مقاله، نشر آلمان، ۲۰۱۰ م، مقاله مثنوی ابهی.
- ۱۵). برای تفصیل بنگرید به:

Daniel H. frank(ed): History of Jewish Philosophy, Routledge, 1997, pp.33-36

- ۱۶). در لوح دیگری به این کلافه اشاره شده است: «چون شاهد نازنین در انجمن روحانیین جلوه فرمود و به انوار آن حسن یوسفی جمیع آفاق را مشکات اقلیم مصری نمود بی‌پرده به بازار آمد و دگان شکران باز کرد و بازار یوسفان در هم شکست؛ جعی خریدار پدیدار شد یکی به لؤلؤی آبدار و گوهر شاهوار طبل طالبی کوفت و بعضی به کلافه ریسمن در جرگ خریداران داخل گشت و برخی چشم پوشیدند در اخماد آن سراج کوشیدند ولی هیهات! هیهات! آن یوسف رحمانی در سریر عزت جاودانی در اقلیم ملکوت سبحانی عزیز حقیقی و سلطان ملکوت الهی گردید.» (حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، نشر انگلستان، ۱۹۸۴ م، ص ۲۲). از دوست عزیزم، جناب بیژن داورپناه که نویسنده را متذکر به این لوح مبارک نمود، تشکری همراه با احترام تقدیم می‌دارد.